

نالشی درست پر معرفت پیش



- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشتمهای ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۷

ترجمه و حل تمرینات

لُجْلَجْ بِلْ

تلاشی در مسیر موفقیت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِرْكٰتُهِ

الفِهِرْس

المقدمة	
٣	الدَّرْسُ الْأَوَّل
٧	مِنَ الشَّعَارِ الْمَسْوِيَّةِ إِلَى الْإِعْامِ عَلَيْهِ السَّمَاءُ
٨	الْمُعَجمُ
٩	إِعْلَمُوا - معانى الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
١٣	الْتَّمَارِينَ
١٨	بِدَائِمِهِمْ
١٩	الدَّرْسُ الثَّانِي
٢١	الْوَجْهِ الْقَافِعُ، وَ الْوَجْهِ الْمُضَرُّ
٢١	الْمُعَجمُ
٢٢	حَوْلَ النَّصِّ
٢٤	إِعْلَمُوا - الحال
٢٩	الدَّرْسُ الثَّالِثُ
٣١	ثَلَاثٌ قَصَصٌ تَارِيْخِيَّةٌ قَصِيَّةٌ
٣٢	الْمُعَجمُ
٣٣	حَوْلَ النَّصِّ
٣٥	إِعْلَمُوا - الإِسْتِئْشَاءُ وَ أَسْلُوبُ الْحَصِيرِ
٣٩	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
٤١	نَظَامُ الطَّبِيعَةِ
٤٢	الْمُعَجمُ
٤٣	حَوْلَ النَّصِّ
٤٥	إِعْلَمُوا - المفعول المطلق
٤٩	الَّتَّمَارِينَ
٤٩	الدَّرْسُ الْخَامِسُ
٥٠	بِالْهِبِ
٥٠	الْمُعَجمُ
٥٢	حَوْلَ النَّصِّ
٥٠	إِعْلَمُوا - أسلوب النداء
٥٢	الْتَّمَارِينَ
٥١	الْمُعَجمُ

الف) المقدمة بروگرد

سخنی با دیران، گروه های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش آموزان

شایسته است که دیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب های عربی و قرآن پایه های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقت مطالعه کرده باشد؛
۲. دوره آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛
۳. کتاب معلم را با دقت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳)» ویژه رشته «ادبیات و علوم انسانی» به جوانان کشور عزیzman خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راه برنامه شش ساله آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانش آموز به شایستگی قدرت فهم متون رسیده است. طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (معجم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می‌تواند استفاده کند. در مدت این شش سال مهم‌ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانش آموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می‌شناسد.

رویکرد برنامه درسی عربی بر اساس برنامه درسی ملی این است:

«پرورش مهارت های زبانی به متظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی»

شیوه تألیف کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می‌رود دانش آموز پایه دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات ساده قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بهفهم و ترجمه کند. بدیهی است که با توجه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته می‌توان انتظار بسیاری به نسبت دانش آموزان سایر رشته‌ها داشت.

کتاب های درسی با توجه به مصوبات استناد بالادستی «برنامه درسی ملی» و «راهنمای برنامه درسی» نوشته شده است. برنامه درسی ملی، مهم ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامه درسی عربی نیز نقشه راه تأثیف تمام کتاب های درسی عربی است.

کلمات کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب ۲۵۴ کلمه پرکاربرد جدید به کار رفته است. اگر جمعهای مکسر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است. هدف اصلی آموزش عربی در ایران، **فهم متن به ویژه فهم قرآن کریم** و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

«مهم ترین تأکیدات درباره شیوه تدریس و ارزشیابی کتاب»

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب های کمک آموزشی الزامي است. این نوشته به منزله ابلاغ رسمی است.)

۱. دانش آموز پایه دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعلهای ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانش آموز در کتاب با فعلهای غیر صحیح و سالم مانند وَصل، كَانَ وَ نَهَى نیز مواجه شده است، ولی وجه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست). و ترجمه فعلهایی که این حروف «أَنْ، لَنْ، كَيْ، لِكَيْ، حَتَّىْ» و «لَمْ، لِـ، لَا» بر آنها وارد شده

است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است).

✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمه صفت مؤخر در جمله؛ مانند: «أَخْوَگُنَ الصَّغِيرُ مُؤَدَّبٌ».

✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشه کلمات، و نون وقاریه عدهای اصلی یک تا صد و عدهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های محدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضارف الیه بودن محدود سه تا ۵۵؛ مفرد بودن محدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب محدود مدد نظر نیست.

✓ تشخیص نقش دستوری کلمه یا محل الإعرابی در اسم‌های ظاهر و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتداء، خبر، صفت، مضارف الیه، مجرور به حرف جر، اسم و خبر افعال ناقصه)

✓ تشخیص و ترجمه فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.

✓ تشخیص معرب و مبني در حد آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفتة).

✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتاب درسی صفت مشبه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سوالات طرح نمی‌شود).

✓ در کتاب رشته ادبیات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغه فعل مانند «ماضی مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغه فعل به صورت (جمع مذکر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (الْمُخَاطَبِينَ). دانش آموز شناسه «تُمْ» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعل‌ها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: خَرَجْتُمْ، تَخَرَجْتُمْ، أَخْرَجْتُمْ، اسْتَخْرَجْتُمْ.

✓ آموزش معانی ابواب ثلثی مزید، هدف نیست.

✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجه به اعراب اصلی و فرعی جزم).

✓ شناخت دو نوع معرفه (معرف به ال و عَلَم) و ترجمه جمله بعد از نکره.

۲. کتاب عربی زبان قرآن پایه دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسه آموزشی تدریس کرد.

۳. متن درس اول اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.

قواعد درس اول کاربرد حروف «إِنْ، أَنْ، كَانَ، لَكَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانش آموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.

قواعد حرف «لا» در جملاتی مانند «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ». نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ اما اینکه اسم «لا» مبني بر فتح است آموزش داده نشده است.

دانش آموز می‌خواند اسم پس از «لَا نَفِي جِنْس» بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عبارات دارای این حرف، مدد نظر است. همچنین دانش آموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.

۴. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوع متن دانش آموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانش آموزان جالب و خواندنی است. نتیجه گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نواوری می‌تواند دو چهره خوب و بد داشته باشد.

قواعد درس دوم درباره حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیت در این زمینه خودداری شده است.

۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانشآموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذت می‌برند.

قواعد درس سوم درباره استثناء، اسلوب حصر است. در کتاب درسی هرچند قاعدة اسلوب استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ اما اسلوب حصر از مبحث اسلوب استثناء تفکیک شده است.

۶. موضوع متن درس چهارم درباره نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانشآموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذکر درباره حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است. قواعد درس چهارم درباره مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمه صحیح است.

۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا إلهی است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرين دوم درس پنجم طولانی است، دانشآموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند.

قواعد درس پنجم درباره اسلوب نداشت. در بخش اسلوب نداشتها مهمترین مطالب در این بخش تدریس شده است.

۸. **نیازی به ارائه جزوه مکمل قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانشآموزی بخواهید با صدای رسا بخش إعلاموا را در کلاس بخواند. آن‌گاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سوالاتی را از سائیرین بپرسید.

۹. تعریب، تشکیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرين و آموزشی وجود نداشته است. کل کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانشآموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.

۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانشآموز است.

چنین قواعده‌ی در کتاب تدریس نشده است:

نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طراحی سوالات امتحانی و کنکور توجه شود.

۱۱. تبدیل «مذکور به مؤنث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.

۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرين کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ اما شیوه طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.

۱۳. روخوانی‌های دانش آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نفرۀ شفاهی دانش آموز را در نمرۀ میان نوبت تشکیل می‌دهد.

۱۴. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرين در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرين نیازی نباشد.

۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زنند.

خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.

نشانی و بگاه گروه عربی:

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامه پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. **ترجمه متون و عبارات کتاب بر عهده شماست** و دبیر نقش راهنمای مصحح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری از پرسش‌ها جنبه معمّم دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سوالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف اند و موجب نالمیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیه سوالاتی است که آن قدر پیچیده، گنگ و طولانی باشد که داطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا نهرا کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق تر باشید، پیش‌مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایه تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفظ درست متون آشنا شوید. ترجمه متون و عبارات کتاب و حل تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسانو اهل فن نیستند؛ سوالات آنها تله آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسسات مطالبی معمّاًگونه، خارج از کتاب و بی‌ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسه‌شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود. آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

الدُّرْسُ الْأَوَّلُ بِرْكَةٌ

«قيمة كُلُّ أمرٍ ما يُخسِّنُه». لِيَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

من الأشعار المنسوبة إلى الإمام علي عليه السلام

آلدَّاءُ وَ الدَّوَاءُ

دواؤك فيك وما تبصِّرُ
أَتَزْعُمُ أَنْكَ جَرْمَ صَغِيرٍ
وَ دَاؤُكْ مُنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

دوای تو در خود توست و تو آن را نمی‌بینی و درد تو از خود توست و تو نمی‌دانی.
آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچک و ناچیزی هستی درحالی که عالم اکبر(بزرگتر) در درون تو در هم پیچیده و
نهفته است.

النَّاسُ أَكْفَاءُ

أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ
وَ قَدْرُ كُلِّ أَمْرٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ
فَقُرْبُ عِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلاً

- مردم از نظر آباء و اجداد هم مرتبه و همتایند و پدر و مادر [همه] آنان ، آدم و حواء هستند.
- ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد، و مردان بر اساس انجام کار ارزش(نام) دارند (و جایگاه و ارزش انسانها با انجام عمل مشخص می‌گردد).
- پس علم و دانشی بدست آور و به دنبال جایگزینی برای آن نباش که مردم مردگانند و اهل علم و دانش، زنده‌اند (به وسیله علم رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم می‌میرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند).

الْفَخْرُ بِالْعِفَافِ

إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَابٌ
أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ فَضَّةٍ
إِنَّمَا الفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ

أَيْهَا الْفَاخِرُ جَهَلًا بِالنَّسَبِ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلُقُوا مِنْ طِينَةٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.
آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟ افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کلمه «آدم» به دلیل ضرورت شعری است.

بورما منغولیا الصین تایلند الفلیین، تاهیتی اندونیسیا الہند الیابان افغانستان فیتنام مالیزیا کوریا السوید النرویج آنمسا آلمانیا سویسرا آیونان فرنسا ویلز اسکاتلند هولندا هنگاریا روسیا تشیکیا اسپانیا المکسیک آلسکیمو غواتیمالا الہندوں الحمر رعاۃ البقر الپیرو الارجنتن بولیفا الکواور تشیلی الپرازیل غنا السنغال الامغرب کینیا جنوب افریقیا فلسطین الريف السوری الصومال الكونغو السعوڈیة نیجریا اثیوپیا مصر

الفَعْجمُ بِرُكْدٍ

«جمع: الأعصاب»	الداء: بیماری	انطوی: به هم پیچیده شد
العظم: استخوان «جمع: العظام»	= المَرَض ≠ الشَّفَاء، الصَّحَّة	(مضارع: يَنْطَوِي)
اللحم: گوشت «جمع: اللحوم»	زَعَمَ - : گمان کرد	أَبْصَرَ: نگاه کرد
النحاس: مس	سوی: جز	الْبَدْلُ: جانشین «جمع: الْأَبْدَالُ»
	الْطَّينُ، الطِّينَةُ: گل، سرشت	الْجَرْمُ: پیکر «جمع: الْأَجْرَامُ»
	العصب: پی، عصب	الْحَدِيدُ: آهن

حَوْلَ النَّصِ بِرُكْدٍ

✓ ✗

كھعَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصُ الدَّرْسِ.

۱. دَوَاؤُنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنَظَرُ إِلَيْهِ، وَ دَأْوُنَا مَنَا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ.

دوای ما در خودماست و ما به آن می‌نگیریم و درد ما از خود ماست و ما آن را می‌دانیم (احساس می‌کنیم).

✓.....

۲. الْفَخْرُ لِلْعَقْلِ وَ الْجَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ.

افتخار به خرد و شرم و پاکدامنی و ادب است.

✗.....

۳. طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجَهَالِ يُشَيِّهُ الْمَيَتَ.

جوینده دانش در میان نادانان شبیه مرده است.

✓.....

۴. قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ يَأْعُمَالُهُ الْحَسَنَةُ.

ارزش هر انسانی به کارهای نیکویش است.

✗.....

۵. الْتَّفَاخِرُ بِالنِّسَبِ مَحْمُودٌ.

فخر فروشی به دودمان، پسندیده است.

اعلموا بگرد

معانی الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهُةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إنَّ، أَنَّ، كَانَ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شوید.

 «إنَّ»: جمله پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعًا، همانا، به درستی که، بی‌گمان» است؛ مثال:

 ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ آلُّوَّةٌ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.

 «أنَّ»: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

 قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آلُّبَقَّرٌ: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

 «كانَ»: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

 كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ آلُّرَحْمَنٌ: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجانند.

کانَ إِرْضَاءً جَمِيعَ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرِكُ. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

 «لكنَّ»: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

 إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ آلُّبَقَّرٌ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند.

 «لَيْتَ»: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَيْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

 وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا آلُّنَبَّأٌ: ۴۰ و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم !

 «لَعَلَّ»: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

 إِنَا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقَلُونَ آلُّزُخْرَفٌ: ۳

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلَّ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامي» ترجمه می‌شود؛ مثال:

شاید حمید سفر کند!

لَعَلَّ حَمِيدًا يُسَافِرُ!

کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجُحُ فِي الْمُسَابِقَةِ!

کاش همه شهرهای کشور را ببینم!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مُدُنِ بِلَادِيِّ!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:

لَيْتَ ناصِرًا ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تبلی دوری می‌کرد!

تذکر مهم: در ترجمة صحیح فعل بعد از لیت و لعل باید به سیاق عبارت توجه کرد. ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توافقنده های زبانی مانند شناخت ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

- ۱- القرآن: خواندن
- ۲- عقل: خردورزی کرد

۳- هرچند ترجمة فعل ماضی پس از «لیت» به صورت ماضی بعيد نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانشآموز در یادگیری ترجمة ماضی استمراری مطلوب است.

لیت ناصراً ابَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تبلی دوری می کردا! کاش ناصر از تبلی دوری کرده بود!

این حروف بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.

مَهْدِيٌ فَلَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمِنْضَدَةِ. لیت مهدياً فلائز في مسابقة كرّة المنضدة
اسم لیت، منصوب خبر لیت مرفوع
مبتدأ، مرفوع خبر، مرفوع

که اختیرو نفسک (۱): ترجم هاتین الآیتین الگریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِۚ وَلَكُنُّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آیه: ۵۶

و این، روز قیامت است و شما نمی دانسته اید. (آیت) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ آیه: ۴
خداؤند کسانی را دوست می دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متعدد و یکپارچه) پیکار می کنند گویی ساختمانی استوارند.

۱- الْبَعْثُ: رستاخیز ۲- الْبُنْيَانُ الْمَرْصُوصُ: ساختمانی استوار

که اختیرو نفسک (۲): عین اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ خَبَرَهَا، ثُمَّ اذْكُرْ إِعْرَابَهَا.

۱. لیت فصل الربيع طویل في بلدنا! لأن الربيع قصير هنا.

ای کاش فصل بهار در شهر ما طولانی بود! زیرا اینجا بهار کوتاه است.

(فصل) : اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه / (طویل) : خبر الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

(الربيع) : اسم الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و منصوب علامته فتحه / (قصیر) : خبر الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ و مرفوع علامته ضمه

۲. كَأَنَّ الْمُشَتَّرِيَ مُتَرَدِّدٌ فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمٌ عَلَى بَيْعِهَا.
گویی مشتری در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده در فروش آن مصمم است.
(المُشَتَّرِيَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَيْهِ فَتْحَهُ / (مُتَرَدِّدٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ عَلَيْهِ فَتْحَهُ ضَمَّهُ

۳. ابْحَثْ عَنْ مَعْنَى الْعَصَارَةَ^۱ فِي الْمُعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةً فِيهِ!
در واژه نامه درباره معنی العصارة جستجو کن؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!
(الْكَلِمَةَ) : اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَيْهِ فَتْحَهُ / (مَكْتُوبَةً) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ عَلَيْهِ فَتْحَهُ ضَمَّهُ

۱- الْعَصَارَةَ: آمیوه‌گیری

۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنِّسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لَا بِهِ مَعْنَى «نَهٍ» در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَنْتَ مَنْ بَجْنُورَد؟ لَا، أَنَا مَنْ بِيرْجَنَد.

۲. لَا نَفِي مَضَارِعٍ مانند لَا يَدْهَبَ: نَهِي رُود.

۳. لَا نَهِي مانند لَا تَدْهَبَ: نَرُو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لَا يَدْهَبَ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لَا آشنا می‌شویم.

معنای چهارم «هِيج ... نِيَسْتَ» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلِمْتَنَا ...﴾ الْبَقْرَةُ: ۲۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كَنْزَ غَنِيٌّ مِنَ الْقَنَاعَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

پرسش:

۱- اسم بعد از این لَا چه حرکتی دارد؟ - فتحه

۲- آیا اسم پس از لَا دارای ال است؟ - خیر، بدون ال است.

۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر(آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می‌ماند؛
مثال:^۱

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.
لَا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.

هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

خبر لای، مرفوع

اسم لای، نکره و مفتوج

خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جارّ و مجرور» می‌آید؛ مثال:

لَا رَجُلٌ فِي الْحَقْلَةِ. لَا مَاءٌ فِي الْبَيْتِ. لَا خَائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. لَا شَكٌ فِيهِ.

۱- خوب است بدانید که کاهی خبر لای نفی جنس حذف می‌شود؛ مانند: لَا إِلَهَ [مَوْجُودٌ] إِلَّا اللَّهُ. وَ لَا شَكٌ. وَ لَا يَأْسٌ.

که اخْتَيَرَ نَفْسَكَ (۲) : ترجم هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.
ثُمَّ عَيْنِ اسْمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَهَا.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفَعْلِ. ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.
اسَمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خَيْرٌ) وَ خَبَرَهَا (فِي قَوْلٍ)

۲- لا جِهَادٌ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.
اسَمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جِهَادٌ) وَ خَبَرَهَا (كَجِهَادٌ)

۳- لا لِبَاسٌ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.
اسَمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لِبَاسٌ) وَ خَبَرَهَا (أَجْمَلُ)

۴- لا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيراثٌ كَالْأَدَبِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هیچ فقری نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
اسَمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (فَقْرٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالْجَهْلِ)
اسَمَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (مِيراثٌ) وَ خَبَرَهَا (كَالْأَدَبِ)

که اخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ (۴): إِمْلَأِ الْقَرَاعَ فِي مَا يَلِيٰ، ثُمَّ عَيْنَ نَوَعَ «لا» فِيه.

۱- هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... آل‌الزمر: ۹

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که برابر هستند؟

نمی‌دانند / حرف نفي

۲- هَوَ لَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعَزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ... یونس: ۶۵

گفتارشان تو را ؛ زیرا ارجمندی همه خداست.

اندوهگین نسازد - از آن / حرف نفي

۳- هَذِلَكَ الْكِتَابَ لَا رَبَّ بَفِيهِ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ آل‌البقرة: ۲

آن کتاب هدایتی برای پرهیزگاران است.

که هیچ شگی در آن نیست. / حرف نفي جنس

۴- لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ ... آل‌البقرة: ۲۵۱

..... در دین

هیچ اجباری، در دین نیست. / حرف نفي جنس

۱- ما يَلِي: آنچه می‌آيد ۲- أَرَيْبَ: شک

التمارين بروگر

● التَّمَرِينُ الْأُولُ: ضُعْ فِي الْقَرَاعَ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَّةِ مِنْ مُعْجمِ الدَّرِسِ.

۱- آل عنصر فلزی گالحید موصّل للحرارة و الکهرباء.
(نحاس) / مس، عنصری فلزی مانند آهن برای حرارت و برق رسانا است.

۲- آل خَيْطٌ أَبْيَضُ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْحَسَنُ.
(عصب) / عصب، رشته سفیدی در بدن که در آن حس جریان دارد.

۳- آل قَسْمٌ مِنَ الْجِسْمِ بَيْنَ الْجِلْدِ وَالْعَظْمِ.
(لَحْم) / گوشت، قسمی از بدن که میان پوست و استخوان است.

۴- آل تُرَابٌ مُختَلِطٌ بِالْمَاءِ.
(طین) / گل، خاک مخلوط با آب است.

موصّل: رسانا الخيط: نخ

تلاشی در مسیر موفقیت

● آلتَّمَرِينُ الثَّانِي: اسْتَخْرِجْ مِمَّا يَلِي الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
دَوَاؤُكَ فِيكَ وَ مَا تُبْصِرُ

١- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:

دواء: مبتدأ و مرفوع علامته ضمه / داء: مبتدأ و مرفوع علامته ضمه

وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

أَتَرْزَعُمُ أَنْكَ حِرْمٌ صَغِيرٌ

٢- اسْمَ التَّفْضِيلِ وَ مَحَلُّهُ الْأَعْرَابِيُّ:

الأَكْبَرُ: اسْمَ التَّفْضِيلِ / صفت

أَبُوهُمُ آدَمٌ وَ الْأُمُّ حَوَاءَ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءٌ

٣- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:

أَكْفَاءٌ: خبر و مرفوع علامته ضمه

وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَقْعَالِ أَسْمَاءُ

وَ قَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ

٤- الْجَمَعُ الْمَكْسُرُ:

الرِّجَالُ، الْأَقْعَالُ، أَسْمَاءُ: جمع مكسّر رجل، فعل، اسم

فَالنَّاسُ مَوْتَىٰ وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

فَقُرْزٌ يَعْلَمُ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلاً

٥- فَعْلُ النَّهْيِ:

لَا تَطْلُبُ

إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَابٌ

أَيْهَا الْفَاجِرُ جَهَلًا بِالنَّسَبِ

٦- اسْمَ الْفَاعِلِ:

الْفَاجِرُ

أَمْ حَدِيدٌ أَمْ نُحَاسٌ أَمْ ذَهَبٌ

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ

٧- الْفَعْلُ الْمَجْهُولُ:

خُلِقُوا

هَلْ سِوَى لَحْمٍ وَ عَظِيمٍ وَ عَصْبٍ

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ

٨- الْفَعْلُ الْمُضَارِعُ:

تَرَى

وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ

إِنَّمَا الْفَخْرٌ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ

٩- الْجَارُو الْمَجْرُورُ:

لِعَقْلٍ

● آلتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: إِمْلَا الْفَرَاغِ فِي مَا يَلِي ، تُمَّ عَيْنُ نَوْعَ «لَا» فِيهِ. برگرد

١- هُوَ لَا تَسْبِبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيُسَبِّبُو اللَّهَ...)^{١٠٨: الآنعام}

تلاشی موافقیت

و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ...﴾ الْمَائِدَةُ: ۶۱
ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را
اندوهگین نسازند / حرف نهی

۳- ﴿ هَرَبَنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...﴾ الْبَقْرَةُ: ۲۸۶
پروردگار، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما
تحمل نکن / حرف نهی

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ
خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- سارع:شتافت ۲- حمل: تحمل کرد

● آلتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمَ الْأَحَادِيثُ النَّبَوِيَّةُ، ثُمَّ عَيْنُ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگرد

۱- كُل طعام لا يذكر اسم الله عليه، فإنما هو داءٌ و لا بركة فيه. (نائب الفاعل و نوع لا)
هر خوارکی که نام خدا بر آن بردہ نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
نائب الفاعل: اسم
نوع «لا» در (لا يذكر): حرف نفی / و نوع «لا» در (لا برکة): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصْلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبَخْلُ وَ الْكُدْبُ. (الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، الْفَاعِلُ وَ إِعْرَابُهُ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ)
دو خوی و خصلت در مؤمن جمع نمی شود(فراهم نمی شود): خساست و دروغ
الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: (فِي مُؤْمِنٍ)،
(خَصْلَتَانِ): الْفَاعِلُ وَ مَرْفُوعٌ وَ نَوْعُ الْفِعْلِ: (فعل مضارع منفی)

۳- لَا تَغَضَّبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةً. (نوع الفعل، و اسم الحرف المشبه بالفعل و خبره و إعرابهما)
خشمنگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباہی است.
نوع الفعل: (لا تغضب) فعل نهی
(الغضب): اسم الحرف المشبه بالفعل و منصوب / (مفاسدة): خبر الحرف المشبه بالفعل و مرفوع

۴- لَا قَفَرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةً مِثْلُ التَّفَكُّرِ. (المضاف إلىه و نوع لا)
هیچ نداری و فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
المضاف إلىه: (التفکر)
نوع لا: حرف نفی جنس

۱- الْأَدَاءُ: بِيَمَارِي = الْمَرْضُ ۲- الْمَفْسَدَةُ: مَايَهُ تَبَاهِي

● آلتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: للِّتَّرْجَمَةِ بِرْگِرد

اجْلَسَنَ: بنشینید	لا تَجْلِسُوا: ننشینید	جَلَسَنا: نشستیم	١. جَلَسَ: نشت
الْمَجْلِس: محل نشستن	الْجَالِس: نشسته	اجْلَسُوا: بنشینید	٢. اَجْلَسَ: نشانید
لا تُجْلِسِي: نشاند	يُجْلِسُونَ: می‌نشانند	أَجْلِسْ: بنشان	
الْإِجْلَاس: نشاندن	لَمْ يَجْلِسُوا: نشانیدند	سِيَجْلِسْ: خواهد نشاند	
لَمْ أَفْهَمْ: نفهمیدم	قَدْ فَهِمْتَ: فهمیده‌ای	فَهَمْتُ: فهمید	٣. فَهَمَ: فهمید
سَوْفَ يَفْهَمُ: خواهد فهمید	أَفْهَمْ: بفهم	لَا يَفْهَمُ: نمی‌فهمد	
لَنْ يَفْهَمُ: فهمانیده خواهد شد	فَهَمْ: فهمانیده (تفہیم) شد	فَهَمْتُ: فهمانیدم	٤. فَهَمَ: فهمانید
سَوْفَ أَفْهَمُ: خواهم فهماند	الْمَفْهُومُ: فهمانده (تفہیم کننده)	لِيَفْهَمُ: باید بفهمد	
كَانُوا قَطْعًا: می‌بریدند	كَانُوا قَطْعُوا: بریده شده بود	قُطْعَ: بریده شد	٥. قَطْعَ: بُرِيدَ
الْمَقْطُوعُ: بریده شده، ثابت	الْأَقْاطِعَةُ: برند	لَا تَقْطَعُ: نبر	
سَيَنْقَطُ: بریده خواهد شد	لَمْ يَنْقَطَعُ: بریده نشد	ما انْقَطَعَ: بریده نشد	٦. انْقَطَعَ: بُرِيدَه شد
الْأَنْقَطَاعُ: بریده شدن	لِيَنْقَطِعُ: باید بریده شود	لَنْ يَنْقَطِعَ: بریده خواهد شد	
قَدْ غَفَرَ: آمرزیده است	لَيْتَهُ غَفَرَ: کاش او بیامرزد	لَيْتَهُ يَغْفِرَ: کاش او بیامرزد	٧. غَفَرَ: آمرزید
الْمَغْفُورُ: آمرزیده شده	الْغَفَارُ: بسیار آمرزنده	لَا يَغْفِرُ: آمرزیده نمی‌شود	
الْأَسْتَغْفارُ: آمرزش خواستن	قَدِ اسْتَغْفَرْتُمْ آمرزش خواسته‌اید	اسْتَغْفَرْتُ: آمرزش خواستم	٨. اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
لَا يَسْتَغْفِرُونَ: آمرزش نمی‌خواهند	إِسْتَغْفِرُ: آمرزش بخواه	أَسْتَغْفِرُ: آمرزش می‌خواهند	

● آلتَّمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنَ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ، وَ اسْمَ الْمُبَالَغَةِ، وَ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ فِي هَذِهِ
الْعَبَاراتِ؛ ثُمَّ عَيْنَ تَرْجَمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ. بِرْگِرد

١- ﴿سُبْحَانَ الَّذِي لَسْرِي بِعَدِيهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسَاجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسَاجِدِ الْأَقْصَى ...﴾ الْأَئْمَاء١:

پاک است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام تا سوی مسجد الاقصی حرکت داد.

- المسجد: اسم المکان

٢- ... وَ جَادَلُهُمْ بِالْتِي هِيَ أَحْسَنُ ... إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ... ﴿النَّحْل١٢٥:

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتراست بحث کن. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده، داناتر است.

- أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسم التفضیل

٣- ... يَقُولُونَ بِأَقْوَاهُ - هُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿آل عمران١٦٧:

با دهانه‌ایشان (زبان‌هایشان) چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند، داناتر است.

- أَعْلَمُ: اسم التفضیل

۴- هَوَ مَا لَبِرْتُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسَّوءِ أَلَا مَا رَحَمَ رَبُّي ... په ۵۰: یوسف
و نَفْسَمْ رَبِّي گَنَاهْ نَفْسِ شَهَارَمْ؛ زیرا نفس، پسیار دستور دهنده به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.
اماره: اسم المبالغة

۵- هَذِهِ أَقْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۱ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ په ۲۹۱: المؤمنون
به راستی که مؤمنان رستگار شده‌اند؛ همانان که در نمازشان فروتن‌اند.
المؤمنون، خاسعون: اسم الفاعل

۶- هَوَ... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ په ۱۰۹: المائدہ
گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو پسیار دانای نهان‌ها هستی.
علام: اسم المبالغة

به یکجا کند جمع پروردگار
اجابت نمودند این مردمان
و یا اینکه بر کفر رو کرده اند؟
که هرگز نیاشیم اگه از آن
در این امر هم نیست شکی و ریب

همه مرسلين را به روز شمار
از آنها ببرسید شما را چسان
بگویید ایمان بباورده اند؟
به پاسخ بگویند بیغمیران
که تنها توانی آگه از علم غیب

۷- هَوَ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ په ۱۹۰: البقرة
و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.
المحسنين: اسم الفاعل
امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نمایید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کاید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است بار

۸- هَوَ جَعَلَنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ په
و آسمان را سقفی نگه داشته شده قواردادیم.
محفوظاً: اسم المفعول / معرضون: اسم الفاعل
امیدمجد:

چو یک سقف محفوظ کردش پدید
از آیات بزدان خود غافلند
نیارند ایمان بر این کفتوی

خدا آسمان را چو می‌آفرید
ولی کافران کانچین جاهلند
ار آیات ایزد بتائید روی

تلشی در مسیر موفقیت

۲۸ بیشتر بدانیم برگد

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی:

حروف اول اصلی فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلی عین الفعل و حرف سوم اصلی لام الفعل نام دارد؛ مثال:
يَدْهَبُ = يَفْعَل



هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:

ذهب - : یعنی مضارع آن **يَدْهَبُ** است.

نام - : یعنی مضارع آن **يَنَامُ** است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:

كتب - : یعنی مضارع آن **يَكْتُبُ** است.

قال - : یعنی مضارع آن **يَقُولُ** است.

هرگاه مقابله فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال:

جلس - : یعنی مضارع آن **يَجْلِسُ** است.

سار - : یعنی مضارع آن **يَسِيرُ** است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

* خوب است با این پنج نکته املای نیز آشنا شوید.

۱. دَوَاء + ك = دَوَّاْكَ جَاءَ + وَ = جَاؤْوا

۲. در مضارع فعل «رأى» حرف همزه می‌افتد، مثال:

يَرِيُ ، تَرِيُ و نوشтар آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.

تَرِيُ + هُمُ = تَرَاهُمْ يَرِيُ + ك = يَرَاكَ

۳. عموماً حرف کاف آخر در نوشтар عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:

در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی عموماً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:

در عربی مَهْدِي و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند إلی، ينهی و أغلی به صورت إلی، ينهی و أغلی نیز نوشته می‌شوند.

۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ي» به ترتیب ضمه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال:

نُور: روشنایی، حَارَ: گرم و رِيح: باد

تلاشی در مسیر موفقیت

الدُّرْسُ الثَّانِي يُرْكَد

وَاللَّهِ لَوْ أَغْطَيْتُ الْأَقَايلِمَ السَّبْعَةَ إِمَا تَخَّتَ أَفْلَاكِهَا عَلَىٰ أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي مَلَكَةِ أَسْلُبِهَا جُلْبَ شَعِيرَةَ، مَا فَعَلْتُ.» لَمِيزُ الْمُؤْمِنَةِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ

به خدا، اگر سرمین های هفتگانه با هرچه زیر آسمان هایشان هست به من داده می شد تا در مورد مورچه ای از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی دادم.

**كَهْ الْوَجْهُ النَّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضْرُّ
وجه مفید، وجه زیان آور**

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً (اللهف: ۲۰)
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباہ نمی کنیم.
(فولادوند)

فی عام أَلْفَ وَ تَمَائِمَةَ وَ ثَلَاثَةَ وَ ثَلَاثِينَ وُلْدَ فِي مَمْلَكَةِ «السُّوِيدِ» صَبِيْ سَمِيْ «أَلْفِرِدُ نُوبِل». كَانَ وَالدُّهُ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لصناعة مادة «النيتروغليسرين» السائل السريع الانفجار، وَ لَوْ بِالْحَرَارَةِ الْقَلِيلَةِ. در سال ۱۸۳۳ کودکی در کشور سوئن متولد شد که آلفرد نوبل نام داشت. پدرش کارخانه ای را برای تولید ماده نیتروگلیسیرین مایعی که سریع منفجر می شد حتی با حرارت کم، تأسیس کرده بود (ایجاد کرده بود).

اهْتَمَ الْفَرْدُ مُنْدُ صِغَرِهِ بِهَذِهِ الْمَادَةِ، وَعَمَلَ عَلَىٰ تَطْوِيرِهَا مُحِدَّدًا، لِيمَنَعَ انْفِجَارَهَا.
آلفرد از زمان کودکی اش به این ماده (توجه کرد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدن بشود)

بَنِي مُخْتَبَرًا صَغِيرًا لِيُجْرِي فِيهِ تَجَارِبَهُ، وَلَكِنْ مَعَ الْأَسْفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَمَ عَلَىٰ رَأْسِ أَخِيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ. هَذِهِ الْحَادِثَةُ لَمْ تَضُعِفْ عَزْمَهُ، فَقَدْ وَاصَّلَ عَمَلَهُ دُوَوِيًّا، حَتَّىٰ اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مَادَةً «الْدِينَامِيتَ» الَّتِي لَا تَنْفِجَرُ إِلَّا بِإِرَادَةِ الْإِنْسَانِ. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه هایش را در آن اجرا کند، ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این اتفاق اراده اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیت که تنها به اراده انسان منفجر می شود، اختراع کند.

بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّينَامِيتَ، أَقْبَلَ عَلَىٰ شَرَائِهِ رَوْسَاءَ شَرِكَاتِ الْبَنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْفُوَاتِ الْمُسَلَّحَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّينَامِيتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قَامَ الْفَرِيدُ بِإِنْشَاءِ عَشَرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَالِمِ فِي عَشْرِينَ دُولَةً، وَ گَسَبَ مِنْ ذَلِكَ ثَرَوَةً كَبِيرَةً جِدًّا حَتَّىٰ أَصْبَحَ مِنْ أَغْنَى أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ. آلفرد اقدام به ساخت دهها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی بدست آورد تا اینکه از ثرومندترین ثرومندان جهان شد.

^۱ الْوَجْهُ: رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روی سکه، ظهر، شکل، وجه، دلیل.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَةِ، وَ سَهَلَتْ أَعْمَالُهُ الصُّعبَةَ فِي حَقْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الْطَرَقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَلِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها و ساخت راه‌ها و کندن معادن و دگرگونی (تبديل) کوه‌ها و تپه‌ها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَاسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَةِ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّينَامِيتِ بَلْغَ أَرْبَعِينَ طَنًا. وَ مِنْفَجَرٌ كَرَدَنْ زَمِينَ در کanal «پاناما» با مقداری از این دینامیت که به چهل تن رسید، از جمله کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد.

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نُوبِلُ الدِّينَامِيتَ، ازْدَادَتِ الْحَرَوبُ وَ كَثُرَتِ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيبِ بِهِذِهِ الْمَادَةِ، وَ إِنْ كَانَ غَرْبُهُ مِنْ اخْتِرَاعِهِ مُسَاعِدَةً لِلْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبَنَاءِ.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساخت (ساخت و ساز) بوده است.

نَشَرَتْ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيةُ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْآخِرِ عِنْوَانًا حَاطًا:

«مَاتَ الْفَرِيدُ نُوبِلُ تَاجِرُ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ غَنِيًّا مِنْ خَلَالِ إِيْجَادِ طُرقٍ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوانی (تیتری) اشتباہ پخش کرد (منتشر کرد):

«الْفَرِيدُ نُوبِلُ تَاجِرُ مَرْكِيِّ كَه از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثرومند شده بود، مرد».

شَعَرُ نُوبِلِ بِالْدُّنْبِ وَ بِحَيَّةِ الْأَمْلِ مِنْ هَذَا الْعِنْوَانِ، وَ يَقِيَ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسَّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤْسَسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةُ نُوبِلٍ». وَ مَنْحَ تَرْوِيَتُهُ لِشَرَاءِ الْجَوَائِزِ الْذَّهَبِيَّةِ لَكِي يَصْحَحَ حَطَّاهُ.

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و نامیدی کرد، و ناراحت باقی ماند (ناراحت شد) و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن جوایز مشهور بنام «جایزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلایی داد تا خطاپیش را تصحیح کند.

تُمْنَحُ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدَّهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيُزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ این جایزه هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌هایی که مشخص کرده، سود برساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطِي الْجَوَائِزِ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِلَّذِكَرِ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آنست داده می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عَلَمِيٍّ وَ اِبْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جَهَانِ:

وَجْهٌ نافعٌ، وَ وَجْهٌ مُضَرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنْ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوع آوری‌ای در فناوری و جهان: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.
و انسان خردمند باید از وجه سودمند استفاده کند.

المُعْجَمُ بِرَبِّ

الْصَّبِيُّ: کودک، پسر «جَمْعٌ»: الصَّبِيَّانُ صَحْ: تصحیح کرد (مضارع: يَصْحَحَ) الْأَطْنَ: تُنْ «جَمْعٌ»: الأَطْنَانُ الْفَرْنَسِيَّةُ: زبان فرانسوی الْفَيْزِيَّةُ: فیزیک قَنَاهُ بَنَما: کanal پاناما الْقَنَوَاتُ: کanال‌ها «مفرد: الْقَنَةُ» كَسَبٌ: به دست آورد الْمَجَالُ: زمینه «جمع: الْمَجَالَاتُ» الْمَنَاجِمُ: معادن «مفرد: الْمَنْجَمُ» نَشَرٌ: پخش کرد	الْتَّقْيِيَةُ: فناوری (تکنیک) الْتَّلَالُ: تپه‌ها «مفرد: الْتَّلُّ» تَمٌ: انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتَمَّ) جَلْبٌ شَعِيرَةً: بوست جویی حَدَّدَ: مشخص کرد خَبَيْبَةُ الْأَمْلَ: نایمیدی ≠ آرجه الْدَّوْبَوبُ: با پشتکار الْسَّوِيدَ: سوئد سَهْلٌ: آسان کرد ≠ صعب الْسَّهُولُ: دشت‌ها «مفرد: السَّهُولُ» الْشَّعِيرُ: جو الْشَّقُّ: شکافتن (شق، يَشْقُ) الْصَّالِحَةُ لِلِّزَّاعَةِ: قابل کشت	أَجْرَى: اجرا کرد (مضارع: يَجْرِي) أَضْعَفَ: ضعیف کرد (مضارع: يَضْعُفُ) الْأَعْمَارُ: آباد کردن (أعمَر، يَعْمَرُ) أَقَادَ: سود رساند (مضارع: يَقِيدُ) أَقْبَلَ عَلَى: به ... روی آورد الْأَنْجَاءُ: سمت‌ها، سوها «مفرد: الْنَّحْوُ» الْأَنْفَاقُ: تونل‌ها «مفرد: الْنَّفَقُ» اَنْهَدَمَ: ویران شد اَهْتَمَ: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُ) الْأَهْلُ: شایسته الْتَّحْوِيلُ: دگرگوئی الْتَّطْوِيرُ: بهینه‌سازی
---	---	---

حَوْلَ النَّصِّ بِرَبِّ

كھا. ضَعْ في الفَرَاغِ كِلْمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصَ الدَّرِّسِ.

۱- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّينَامِيَّتِ، اَزْدَادَتِ **الْحَرْبَ** وَ كَثُرَتْ وَسَائِلُ القَتْلِ وَ التُّخْرِيبِ بِهِذِهِ الْمَادَّةِ.

وَ بَعْدَ اِنْكَهَ نُوبِلِ دِينَامِيَّتَ رَا اخْتِرَاعَ کرد، جِنْگَهَا افْرَايِشَ يَافَتَ وَ ابْزَارِ جَنْگَیِ وَ خَرَابِکَارِي بُوسِيَّلَهِ اِنْ مَادَّهِ زِيَادَ شَدَ.

۲- أَقْبَلَ عَلَى شَرَاءِ الدِّينَامِيَّتِ رُؤَسَاءِ شَرِكَاتِ الْبَنَاءِ وَ **الْمَنَاجِمِ** وَ الْقُوَّاتُ الْمُسَلَّحَةُ.

رَئِيسَانِ شَرَكَهَايِ سَاخْتَهَمَانِيِ وَ مَعَادِنِ وَ قَوَاعِي مَسْلَحَ بِهِ خَرِيدَ آنِ روِيِ آورَدَنَدَ.

۳- كَانَ **وَالَّدُ** نُوبِلَ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصَنَاعَةِ مَادَّهِ «الْنِيُّرُوْغَلِيْسِيرِينِ».

پَدِّي نُوبِلِ کَارْخَانَهِ تُولِيدِ نِيُّرُوْغَلِيْسِيرِينِ رَا تَاسِيسَ کَرَدَهِ بُودَ.

۴- بَنَى نُوبِلَ مُخْتَرِبًا وَلَكِنْهُ اَنْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتَلِ **أَخِهِ الْأَصْغَرِ**.

نُوبِلِ آرْمَاشَگَاهِي سَاختَ ولَى آنِ منْفَجَرَ وَ وِيرَانَ شَدَ وَ باعَثَ کَشَتَهِ شَدَنِ بِرَادَرِ کَوْچَکَشِ شَدَ.

۵- تُمْنَعَ جَائِزَهُ نُوبِلَ فِي كُلِّ **سَنَةٍ** إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ مُحَدَّدَةٍ.

جَائِزَهُ نُوبِلِ هَرِ سَالَ بِهِ کَسِي دَادَهِ مِي شَودَ کَهِ بِهِ بَشَرِيَّتَ درِ زَمِينَهَهَايِ مشَخصَ شَدَهِ، سَودَ بِرسَانَدَ.

۶- قَامَ أَفْرِيدَ بِإِنْشَاءِ عَشَرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَالِمِ فِي **عَشْرِينَ** دَوْلَةً.

آلَفَرَدَ بِهِ سَاختَ دَهَهَا کَارْخَانَهِ وَ کَارْگَاهَ درِ ۲۰ کَشَورَ اَقْدَامَ کَرَدَ.

^۲ اَهْتَمَ بِهِ: اهْمِيتَ دَادَهِ، اهْمِيتَ قَائِلَ شَدَ برَايِ، رَا مَهمَ دَانِستَ، رَا باهْمِيتَ دَانِستَ، نِگَرانَ شَدَ اِزَ، فَارَاحَتَ شَدَ اِزَ، جَديَ گَرفَتَ، اهْتِمامَ وَرَزِيدَ بِهِ.

ب . عَيْنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصُ الدَّرْسِ.

- ١- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِرَاعِ الدِّينَامِيتِ تَأثِيرٌ فِي تَسْهِيلِ الْأَعْمَالِ الصَّعِبَةَ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَوَاتِ. ✗ اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن توپلها و شکافتن کانالها نداشت.
- ٢- خَافَ نُوبِلٌ أَنْ يَذْكُرَ النَّاسُ بِالسَّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤَسَّسَةً «جَائِزَةً نُوبِلٌ». ✓ نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.
- ٣- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائزِ نُوبِلِ خَلَالِ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَّةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. ✗ کسانی که جوایز نوبل را در طی سالهای گذشته بدست آورده‌اند، همگی شایسته آن بودند.
- ٤- لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓ هر اختراع علمی و نوع آوری در فناوری چهره‌ای سودمند و چهره‌ای زیان‌آور دارد.
- ٥- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةِ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيلِ أُمُورِ الْحَيَاةِ. ✓ قطعاً اختراعات جدید به بشر در آسان شدن امور زندگی کمک کرده است.
- ٦- كَانَ غَرَضُ نُوبِلِ مِنِ اخْتِرَاعِ الدِّينَامِيتِ إِشَاعَةَ الْحُرُوبِ. ✗ هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

٦ إِعْلَمُوا بِرُوْجَد

آلحال (قيد حالت)

آیا ترجمه‌این سه جمله یکسان است؟

- | | | |
|--|-------------------------------------|-----------------------------------|
| الف. رَأَيْتُ وَلَدًا مَسْرُورًا. | ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. | ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا. |
| پسر خوشحال را دیدم. | پسر را خوشحال دیدم. | پسر را خوشحال دیدم. |
| مسروراً در جمله الف، و المسورو در جمله ب چه نقشی دارند؟ | | |
| آیا مسروراً در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟ | | |
| در جمله اول کلمه «مسروراً» صفت «ولد»، و در جمله دوم «المسورو» صفت «الولد»، و در جمله سوم «مسروراً» حالت «الولد» است. | | |

قيد حالت (آلحال)

صفت

موصوف

ذَهَبَتِ الْبَنْتُ فَرَحَةً.

ذَهَبَتِ الْبَنْتُ الْفَرَحَةً.

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قيد حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

تلاشی در مسیر موفقیت

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۱ را که معرفه‌دارای «ال» یا «علم» است بیان می‌کند.

اشتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَزَرَعَةِ نَشِيطًاً

مرجع حال حالت (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُ فِي الْمَصْنَعِ مُبَتَسِّمًا.
الْأَلَاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُمْسَابَةِ مُبَتَسِّمِينَ.
هَا تَانِ الْبَيْتَانِ قَامَتَا بِجَوَلَةِ عَلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتِرْنَتِ مُبَتَسِّمِينَ.

کهلاختیر نقش (۱): عین «الحال» في الجملة التالية.

۱- وَصَلَ الْمُسَافِرُ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأْخِرٍ وَرَكَبَ الطَّائِرَةَ.

مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / متأخرین

۲- تَجَهَّدُ الطَّالِبُهُ فِي أَدَاءِ وَاجِباتِهِ راضِيَّهُ وَتُسَاعِدُ أَمَهَا.

دانشآموزان در انعام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / راضیه

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.

امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فریحین

۴- الْطَّالِبَاتِنِ تَقْرَأْنِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتِينَ.

دانشآموزان درسهاشان را با تلاش می‌خوانند. / مجددین

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله

الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

الف. رأيُتُ الْفَلَاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کهلاختیر نقش (۲): ترجم الایات الکریمة، تم عین «الحال».

۱- هُوَ... وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا النساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الحال: ضعیفاً

^۱ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُواٰ وَ لَا تَحْرَنُواٰ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الحال:** **أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ**

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثْتَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۲

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الحال:** **مُبَشِّرِينَ**

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **الحال:** **راضِيَّةً ، مَرْضِيَّةً**

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آورند) نماز به پا می دارند و زکات می دهند حال آنکه در رکوع هستند. **الحال:** **هُمْ رَاكِعُونَ**

۲- **يُؤْتُونَ:** می دهند (آتی، بُونی)

۱- **لَا تَهِنُوا:** سُست نشوید (وهنـ)

که آنمارین بگرد

● آلتّمرینُ الْأُولُ: إِبْحَثُ فِي مُعَجَّمِ الدَّرْسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَّةِ.

۱- **أَسْلُوبٌ أوْ فَنٌ** في إنجازِ عملٍ، أوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُ بِمِهْنَةٍ، أوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. **التّقنيَّة:** فناوری (تکنیک) روش یا هنری در انجام یک کار، یا روشنی که به یک شغل اختصاص دارد، یا علم صنعت جدید.

۲- **مَمَرٌ تَحْتَ الأَرْضِ أوْ فِي الْجَبَلِ**، طوله أكثُرٌ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخُلٌ وَمَخْرَجٌ. **النَّفْقَة:** تونل راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- **مَنْطَقَةٌ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ.** **الْتَّل:** تپه منطقه بلندی که بالای سطح زمین، کوچکتر از کوه است.

۴- **مَكَانُ الدَّهَبِ وَالْفَضْةِ وَالنَّحاسِ وَنَحْوُهَا فِي الْأَرْضِ.** **الْمَنْجَم:** معدن محل بودن طلا و نقره و مس و مانند آن در زمین است.

۵- **الَّذِي يَسْعِي فِي إِنْجَازِ عَمَلِهِ، وَلَا يَشْعُرُ بِالْتَّعَبِ.** **الْدَّوْوَبُ:** با پشتکار کسی که در انجام کارش تلاش می کند و احساس خستگی نمی کند.

۶- **وَزْنٌ يُعادِلُ أَلْفَ كِيلُوغرَامٍ.** **الْطَّنْ:** تُن وزنی برابر هزار کیلوگرم است.

تلاش بر مسیر موفقیت

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: أَفْرِأَ النَّصُّ التَّالِيٌّ؛ ثُمَّ عِينْ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عِينْ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرَغْدٍ

الْخُطْبَةُ الْمِئَتَانِ وَ الرَّابِعَةُ وَ الْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

وَ اللَّهُ، لَوْ أُعْطِيْتُ الْأَقْالِيمَ السَّبْعَةَ مَا تَحْتَ أَفْلَاكَهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ تُسْلِهَا جَلْبٌ سَعِيْةٌ، مَا فَعَلْتُ.
وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَمْ يَمُونْ مِنْ وَرَقَةٍ فِي قَمَ جَرَادَةٍ تَقْضِمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَ لِتَعِيمٍ يَقْنَى وَ لَدَّةٌ لَا تَبْقَى؟! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سِيَاتٍ الْعُقْلِ وَ قَبْحِ الْبَلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينَ

خطبة دويست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوسته جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انعام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیا‌یتان نزد من از برگی در دهان ملختی که آن را می‌جود، پست تو است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟ از به خواب رفتن خرد و نشته لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

۱- اعراب هذه الكلمات؟

نَمْلَة: مجرور به حرف جر علامته كسره
جَلْبٌ: مضارف اليه و مجرور علامته كسره
جَرَادَةٍ: مضارف اليه و مجرور علامته كسره

۲- نوع فعل «فَعَلْتُ» و صيغته: فعل ماضی، متکلم وحده

۳- نوع فعل «تَقْضِمُ» و صيغته: فعل مضارع، مفرد مؤنث غائب

۴- جمعین للتكلسيـر في النـص: الأقـالـيم: الإـقـالـيم / أـفـلاـك: فـلـك

۵- الفعل المجهول في النـص: أـعـطـيـتـ

۶- عـدـدـ الـأـفـعـالـ في النـصـ:

تسـعـةـ أـفـعـالـ (أـعـطـيـتـ - أـنـ أـعـصـيـ - أـسـلـبـ - مـاـ فـعـلـتـ - تـقـضـمـ - يـقـنـىـ - لـاـ تـبـقـىـ - نـعـوذـ - نـسـتـعـينـ)

۱- إنـجـازـ: انـجـامـ

۵- الـأـهـمـونـ: الـأـحـقـرـ

۸- الـأـنـعـيمـ: الـأـمـالـ، الـجـنـةـ

۲- سـلـبـ: أـخـدـ مـنـهـ قـهـرـاـ

۳- الـجـلـبـ: قـشـ النـبـاتـ وـ خـشـبـهـ

۴- الـشـعـيرـةـ: حـبـ بـاتـ

۶- الـجـرـادـ: حـشـرـ مـهـرـةـ تـأـكـلـ الـمـحـاـصـيلـ الزـرـاعـيـةـ وـ النـبـاتـاتـ

۷- قـضـمـ: كـسـرـ بـاطـرـافـ أـسـنـاهـ

۹- الـأـسـبـاتـ: الـتـوـمـ الـخـفـيفـ

۱۰- اـسـتـعـانـ: طـلـبـ الـمـسـاعـدـةـ

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: ضُعْ في الدَّائِرَةِ الْعَدَدِ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

۱- الـقـناـةـ

۲- الـفـيـزـيـاءـ

۳- الـطـينـ

۴- الـتـلـالـ

۵- حـزـامـ الـأـمـانـ

۶- الـأـلـجـادـةـ

۲- تـرـابـ مـخـتـلطـ بـالـمـاءـ، وـ قـدـ يـسـمـيـ بـذـلـكـ وـ إـنـ زـالـتـ عـنـهـ الرـطـوبـةـ.

۵- شـرـيطـ يـسـتـعـمـلـهـ رـكـابـ الطـائـرـاتـ وـ السـيـارـاتـ للـنـجـاجـةـ مـنـ الـخـطـرـ.

۲- عـلـمـ يـبـحـثـ عـنـ خـصـائـصـ الـمـوـادـ وـ الـظـواـهـرـ الطـبـيعـيـةـ وـ الـطاـقةـ.

۶- حـشـرـ تـأـكـلـ الـمـحـاـصـيلـ الزـرـاعـيـةـ تـسـتـطـيـعـ أـنـ تـقـفـ مـتـراـ وـاحـدـاـ.

۱- نـهـرـ وـاسـعـ أـوـ ضـيقـ ۲ـ لـحـرـكـةـ الـمـيـاهـ مـنـ مـكـانـ إـلـىـ آخـرـ.

۱- زـالـ: سـپـرـیـ وـ نـابـودـ شـدـ

۲- الـصـيـقـ: تـنـگـ

١- الْقَنَاءُ	نَهَرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيْقٌ لِحَرَكَةِ الْمَيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
كَانَال،	رُودِی پهناور یا باریک برای حرکت آب از جایی به جای دیگر.
٢- الْفَيْزِيَاءُ	عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِ وَ الظَّواهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ.
فیزیک،	علمی که درباره ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند.
٣- الْطَّيْن	تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنْ زَالَتْ عَنْهُ الرَّطْبَةُ.
گل،	خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبتش را از دست دهد.
٤- حِزَامُ الْأَمَانِ	شَرِيطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكَابُ الطَّائِرَاتِ وَ السَّيَارَاتِ لِلنَّجَاهَ مِنَ الْخَطَرِ.
کمربند نجات (کمربند ایمنی)، نواری که سوارگان بر هوایپما و ماشین‌ها برای نجات از خطر آن را به کار می‌برند.	
٥- الْجَرَادَةُ	حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِيلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِعُ أَنْ تَقْفِرَ مِنْهَا وَاحِدًا.
ملخ،	حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد.

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجِمَةِ. بِرْكَد

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

١- ... الْمُغَوَّلُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصَّيْنِ عَلَى رَغْمِ بِنَاءِ سورٍ ^١ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.

مغولها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.

٢- ... تَلَفْظُ «گ» وَ «ج» وَ «پ» وَ «ژ» مَوْجُودٌ فِي الْهُجَاجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ^٢ كَثِيرًا.

تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار زیاد هست.

٣- ... الْحَوَّتُ يُصَادُ لِاسْتَخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كِيدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِ التَّجْمِيلِ ^٣.

نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.

٤- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ الْبَلْوُنُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ^٤.

خفاش تنها حیوان پستانداری است که می‌تواند پرواز کند.

٥- ... عَدَدَ النَّمَلِ فِي الْعَالَمِ يَفْوُقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمَلِيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا.

تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.

٦- ... طَيْسَفُونُ الْوَاقِعَةُ قُرْبَ بَغْدَادِ كَائِنُ عَاصِمَةً ^٥ السَّاسَانِيَّينَ.

تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.

٧- ... دُبُّ الْبَانَدَا ^٦ عَنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ حَجْمًا مِنَ الْفَأَرِ.

خرس پاندا هنگام ولادت کوچکتر از موش است.

٨- ... الزُّرَافَةُ بِكُمَاءِ لَيَسْتُ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ ^٧.

زرافه، لالی هست که تارهای صوتی ندارد.

٩- ... وَرَقَةُ الْزَيْتُونِ رَمْزٌ لِّالسَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

- | | |
|--|--|
| ٣- مواد التجميل: مواد آرایشی | ٢- الدرجات: عاميائه |
| ٦- دُبُّ الباندا: خرس پاندا | ٤- الطيران: پرواز، پرواز کردن |
| ٨- الـرموز: نماد، سمبول «جمع: الـرموز» | ٥- العاصمه: پايتخت «جمع: العواصم» |
| | ٧- الأحوال الصوتية : تارهای صوتی «الأحوال: جمع/ الجبل: مفرد» |

● التمرین الخامس: عین الصحيح فی التحلیل الصرفی و المحل الإعرابی لـما أشير إلیه بخط. برگد

{العُمَالُ الْمُجَتَهِدُونَ يَسْتَغْلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نجحت الطلبات في المصنع}.

١. العُمال	٢. الْمُجَتَهِدُونَ	٣. يَسْتَغْلُونَ	٤. الْمَصْنَع	٥. نَجَحَت	٦. الْطَّالِبَاتُ	٧. الْأَمْتَاحَان
أ. اسم، جمع تكسير، اسم فاعل، معروف بـأ، و معرب	أ. اسم فاعل، جمع مذكر سالم، معروف بـأ	أ. فعل، جمع مذكر غائب، ثلثي مزيد من بـأب افعال، معلوم، لازم	أ. اسم مفعول، مفرد، معروف بـأ	أ. فعل ماض، مفرد مذكر مخاطب، مجهول، ثلثي مجرد، متعدد	أ. مصدر، جمع مذكر سالم، معروف بـأ	أ. مصدر من بـأب افعال، مفرد، مذكر، معروف بـأ
ب. اسم مبالغة، جمع مكسر و مفردة «العامل»	ب. اسم مفعول، مثنى، مذكر، نكرة، مبني	ب. فعل مضارع، جمع مذكر مخاطب، مجهول، ثلثي مجرد، متعدد	ب. اسم مكان، مفرد، مذكر، معروفة	ب. فعل ماض، مفرد مؤنث غائب، ثلثي مجرد، معلوم، لازم	ب. اسم فاعل، جمع مؤنث سالم، معروفة	ب. اسم تفضيل، مفرد، مذكر، معروفة بالعلمية
مُبْتَدأً و مَرْفُوعٌ بِالضَّمْمَةِ	صَفَّةً وَ مَرْفُوعَةً بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمْمَةِ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِـ«و» فِي «وَنْ»	فَعْلٌ وَ مَجْرُورٌ بِـ«جَرٌ» فِي الْمَصْنَعِ	مُبْتَدأً وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمْمَةِ	صَفَّةً وَ مَجْرُورَةً بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا
خَبَرٌ وَ مَبْنِي		فَاعِلٌ				

١- فعل ماض: فعل ماضی: معرفه به علم بودن	٢- معرفة بالعلمية: معرفه به علم بودن
به بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفی» و در زبان فارسی «تجزیه» می گویند.	و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتها کلمه در زبان عربی «اعراب» می گویند.

■ در زبان فارسی به نقش دستوری کلمه «ترکیب» می گویند.

● آلتَّمرينُ السَّادِسُ: للترجمة. بِرْگرد

- ۱	كتب: نوشت
لَمْ لَا تَكْتُبَنَّ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟	قَدْ كَتَبَ التَّمرينُ: تمرين نوشته شد.
لَمْ تَكْتُبِ شَيْئًا: چیزی را ننوشتی.	لَمْ تَكْتُبِ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.
- ۲	تکاتب: نامه نگاری کرد
آَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کردند.	آَصْدِيقَانِ تَكَاتِبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.
تَكَاتِبُ الْزَّمِيلَانِ: شما با یکدیگر نامه نگاری کردید.	تَكَاتِبُ الْزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
- ۳	منع: بازداشت، منع کرد
مُنْعَتْ عَنِ الْمَوَادِ السَّكِيرَةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنْعَنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.
امْنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.	شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: بازدارنده از راه را دیدیم.
- ۴	امتناع: خودداری کرد
كَانَ الْحَارِسُ قَدْ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لَا مَمْتَنَعُوا عَنِ الْمُطَالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.
لَنْ يَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَيَتَنَا امْتَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ! کاش از بیرون رفتن خودداری کرده بودیم.
- ۵	عمل: کار کرد، عمل کرد
لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بِوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکاليفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
الْعَمَالُ مُغْلُولُ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	الْعَمَالُ مُعَطَّلُ الْيَوْمِ: امروز کارگاه تعطیل شده است.
- ۶	عامل: رفتار کرد
إِلَهِي، عَامِلُنَا بِعَذْلِكِ: خدایا به دیده بخشش خودت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَالِمُنَا بِعَدْلِكِ: خدایا، با دادگریات با ما رفتار کن.
كَانُوا يُعَالِمُونَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	مُعَلِّمُنَا جَيِّدُ الْمُعَالَمَةِ مَعْنَا: معلم ما، با ما خوش رفتار است.
- ۷	ذکر: یاد کرد
قَدْ يَذْكُرُ الْأَسْتَادُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَماءِ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می‌کند.	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.
لَيَتَ أَحَبَّتِي يَذْكُرُونِي! کاش دوستانم از من یاد کنند.	ذُكْرٌ بِالْحَيِّ: به نیکی یاد کردی.
- ۸	تذکر: به یاد آورد
رجاء، تذکرًا زُملاءنا: لطفاً، همکلاسی‌ها یمان را به یاد آورید.	جَدِي وَ جَدِي تَذَكَّرَاني: پدربرزگ و مادر بزرگم را به یاد آورده‌اند.
سَيِّدَكُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.	لَا أَتَذَكَّرُ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.

نکته: لَمْ لا تَكْتُبَنَّ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرْسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِی: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِی = ننوشتی

الدّرُسُ الثَّالِثُ بِرْكَةٌ

﴿فِيمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِنَتَ لَهُمْ وَأَنُوْ كُنْتَ فَظًا
غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ آل عمران: ۱۵۹

پس به [برکت] ارحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۶۰ ۳ تلاش قصص قصیره (بِتَصْرِيفٍ)
سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترام الأطفال: احترام به کودکان

ذاتَ يَوْمَ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لَحَظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالدِّهِ
فَقَبَّلَهُ الْأَبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرَحِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بود. و چند لحظه بعد پرسش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالدِّهِ. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبِلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ.
فَأَنْزَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَهُ لَمْ يَقْبِلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَ قَالَ: لَمْ تُفْرَقْ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟
وَ كَمِّي بَعْدَ دَخْرِشَ آمد، وَ بِهِ پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت. اما پدر او را بوسید و او را نزد خود نشاند. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد وقتی او را دید که فقط پرسش را بوسید، و فرمود: «چرا میان بچه‌هایت فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخْدَى يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.
آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و نزد خودش نشاندش.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةٍ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْتُ مِنَ الرِّضَاةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.
پیامبر خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت.

كَانَتِ الشَّيْمَاءَ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تُلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در حالی که کوچک بود (در حال و هوای کودکانه) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا زَبَّـنَا أَبْـقِـنَا مُـحَمَّـدًا
حتَّـى أَرَـاهُ يَـافـعـاً وَ أَمـرـداً

پروردگارها، محمد را برای ما نگه دار تا اینکه او را در حالی که جوانی کم‌سال است و سیلیش درآمده ببینم

وَ كَانَ النَّبِيَّ شَدِيدَ التَّعْلِقِ بِهَا فِي الطَّفْوَةِ.
پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.

[برگرد درک مطلب](#)

فَمَرِّتِ الْأَيَامُ وَ فِي غَزَوَةٍ حُنَيْنَ فِي السَّنَةِ الثَّالِمَةِ بَعْدَ الْهِجْرَةِ وَقَعَتِ الشَّيْءَاءُ أُسْيَرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛
پس روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیماء به عنوان اسیر به دست مسلمانان افتاد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَاخْتُ النَّبِيًّا مِنَ الرِّضَا عَـ...»؛
پس به آنها گفت : «من خواهر شیری پیامبر...»

فَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذُوهَا عَنَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَأَكْرَمَهَا وَبَسَطَ لَهَا رِداءً؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَخَيْرٌ هَا بَيْنَ الْإِقَامَةِ مَعَهُ مُعَزَّةً أَوِ الْعَوَدَةَ إِلَى قَوْمِهَا سَالَمَةً راضِيَّةً،
پس آنها حرف او را باور نکردند و او را نزد پیامبر خداوند بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرامی داشت و برایش ردای خود را گسترد؛ سپس او را نزد خود نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرامی بماند یا سالم و خوشنود نزد قومش بازگردد. (بین ماندن با او یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت)

فَأَخْتَارَتِ الشَّيْءَاءَ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَأَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.
پس شیما قومش را برگردید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و اورا با عزت و احترام بسوی قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَدَافَعَتْ عَنْ أَخِيهَا وَدَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الإِسْلَامِ وَبَيَّنَتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.
[برگرد درک مطلب](#)
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد (آشکار کرد)
پس مسلمان شدند.

﴿فَبِمَا رَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُ قَاطِلًا غَلِيلَ الْقَلْبِ لَكَانَفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾
آل عمران: ۱۵۹
پس به [برکت] [رحمتی] از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

۳. العَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرزن نیکوکار

شاهد «کسری انوشروان» یوّماً فلاحاً عجوزاً یغرس فسیله جوز، فتعجب و قال:
پادشاه ایران خسرو انشیروان روزی کشاورز پیری را دید که نهال گردوبی را می‌کارد، پس تعجب کرد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَاحُ، أَتَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلُ مِنْ تَمَرِهَا؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!
آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟!

فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَنَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثَمَارِهَا، وَنَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلُ مِنْ ثَمَارِهَا الْآخَرُونَ. ^۱

^۱ خَيْرٌ: [تَخْيِيرٌ] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد . تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: اختیار ، ازadi ، اظهار میل.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا اینکه دیگران از میوه‌هایش بخورند.

۱- دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

فَقَالَ أُنُوشِرْوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ! وَ أَمْرَ أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحَ أَلْفُ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَاحُ الْعَجُوزُ فَرِحاً: «مَا أَسْرَعَ إِلَّامَرْ هَذِهِ الشَّجَرَةُ!»

پس انوشیروان گفت: «راست گفتی ای پیرمرد!» و دستور داد به کشاورز هزار دینار بدنهند. پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «چقدر سریع (شتaban) این درخت میوه داد!»

فَأَعْجَبَ أُنُوشِرْوَانَ كَلَامَهُ وَ أَمْرَ مَرَّةً ثَانِيَّهُ أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفَ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی واداشت و دستور داد دوباره (بار دوم) به او هزار دینار دیگر بدنهند.

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ عَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ مَهْرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ» رسول الله ﷺ
هیچ مردی نیست که درختی بنشاند، مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن درخت می‌دهد برایش اجر بنویسد.

به ۵ نتیجه اول

المعجم برگرد

الْعَوْدَة: برگشت = آرگوچ	إِنْفَضْ: پراکنده شد (مضارع: يَنْفَضُ)	أَبْقَى: نگهدار (أَبْقَى، يَبْقِي)
غَرَسَ: کاشت	الْجَوزُ: گردو	الْإِلَامَرْ: میوه دادن
الْغَرْس: نهال، کاشتن نهال	حَضَنَ: در آغوش گرفت	أَمْرَ: میوه داد
غَلِيظُ الْقَلْب: سنگدل	خَيْر: اختیار داد	إِخْتَارَ: برگزید = انتخاب
الْفَسِيلَة: نهال	دَافَعَ: دفاع کرد	(مضارع: يَخْتَارُ)
جمع: الْفَسَائِلْ	دَعَتْ: مؤنث «دَعَا» (دعوت کرد)	أَعْنَقَ: آزاد کرد
الْفَظَ: تندخو	رَاجَ: رفت = ذَهَبَ	الْإِعْزَاز: گرامی داشتن
لاغَ: با ... بازی کرد	الْأَرْدَاء: روپوش بلند و گشاد روی دیگر	بِإِعْزَازِ: با عزت
لنْتَ: نرم شدی	جَامِهَهَا	أَكْرَمَ: گرامی داشت
(ماضی: لان -، مضارع: یلین)	الْأَرْضَاعَة: شیر خوارگی	الْإِلْقَامَة: ماندن
ما أَسْرَعَ: چه شتابان است!	الْشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوای	الْأَمْرَدَ: پسر نوجوانی که سبیلش
مَرَ: گذر کرد (مضارع: یمَرَ)	«جَمْعُ: الْشَّيْخُونَ	درآمدہ، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
الْمَعَزَّز: گرامی	الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن	أَمَلَ: امید داشت
الْأَيْافَع: جوان کمسال	«جَمْعُ: الْعَجَاجِزَ»	إِنْزَعَجَ: آزرده شد

تلاشی در مسیر موفقیت

أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحَ أَلْفُ دِينَارٍ: أَنْ يُعْطِي: فعل مضارع مجهول، لِلْفَلَاح: جار و مجرور در محل نائب فاعل، أَلْف: مفعول دوم و منصوب علامت فتحه

حَوْلَ النَّصِّ يُرْكَد

که ا. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئِلَةِ التَّالِيَّةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيَّ مِنَ الرُّضاعَةِ...»
شیما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبر.

۲- كم دیناراً أَمْرَأْ نُوشِروانُ أَنْ يُعْطِي لِلْفَلَاحِ؟ - أَمْرَأْ أَنْ يُعْطِي لَهُ أَلْفُ دِينَارٍ
انوشهروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدنهند؟ - دستور داد به او هزار دینار بدنهند(داده شود).

۳- مَنْ أَيْ شَيْءٍ اِنْزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ - اِنْزَعَجَ مِنْ فِعْلِ رَجُلٍ لَمْ يَقْبِلْ إِلَّا بِنَهْ، فَرَقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ.
پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- مَاذَا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَاحَ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردوبی را می‌کاشت.

۵- مَنْ قَبْلَ الْوَالِدِ فِي الْبِدَايَةِ؟ - قَبْلَ الْوَالِدِ لِنَهْ.
در ابتدای پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرُّضاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطًا لَانْفَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ.

۲- الْأَهْتِمَامُ بِغَرِيسِ الْأَشْجَارِ وَاحِبَّ عَلَى كُلِّ فَرْدٍ مِنَا.

۳- كَانَ نُوشِروانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِرَانَ قَبْلَ مِائَةَ سَنَةٍ.

۴- دَعَتِ الشَّيْمَاءَ قَبْلَتَهَا إِلَى الإِسْلَامِ بَعْدَ إِعْتَاقِهَا.

۵- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَتَّينَ عَادَةً.

۶- كَانَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ.



﴿إِعْلَمُوا بِرُّكْدٍ﴾

أَسْلُوبُ الْاسْتِنَاءِ

بِهِ اِيْنِ جَمْلَهِ دَقَّتْ كَنِيد.

«حَضَرَ الزَّمَلَاءُ فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» هم شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامدًا» در جمله بالا مستثنی، «الزَّمَلَاءُ» مستثنی منهُ و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، مستثنی منه گفته می‌شود.

حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ	الْزَمَلَاءُ	حَضَرَ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء		مُسْتَثْنَى منهُ	
حَامِدًا	إِلَّا	فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ	حَضَرُوا	الْزَمَلَاءُ
مُسْتَثْنَى	ادات استثناء			مُسْتَثْنَى منهُ

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ.

ادات استثناء مستثنی منه

كَهْ إِخْتِيرُ نَفَسَكَ (۱): تَرْجِمُ الْعِبَاراتِ التَّالِيَّةَ؛ ثُمَّ عَيْنُ الْمُسْتَثْنَى وَأَعْرَابُهُ، وَ الْمُسْتَثْنَى منهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ...﴾ القصص: ۸۸

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

وَجْهُهُ: الْمُسْتَثْنَى وَ منصوب / الْمُسْتَثْنَى منهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكَبَّ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ مص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابليس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
إِبْلِيسَ الْمُسْتَثْنَى وَ منصوب / الْمُسْتَثْنَى منهُ: الْمَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بِاِكِيَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهِرَتْ^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غُضِّتْ^۲ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشِيشَةِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ

در روز رستاخیز، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده،

دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

ثَلَاثَ: الْمُسْتَثْنَى وَ منصوب / الْمُسْتَثْنَى منهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الْزَمَلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْامْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» مُسْتَثْنَى منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الْزَمَلَاءُ» مُسْتَثْنَى منه است.

تلاشی در مشیر موقفیت

٤- كُلُّ وِعَاءٍ يَضْيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَسَعُ بِهِ. الْإِمَامُ عَلَى عَلِيِّهِ السَّلَامُ^٧
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهنگ، تنگ می شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می شود.
وِعَاءُ الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلُّ وِعَاءٍ

٥- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدْبَرُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَّا. مَثَلُ عَرَبِيٍّ
هرچیزی ارزان می شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود گران می شود.
الْأَدْبَرُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

٦- يَغْفِرُ اللَّهُ الدُّنْوَبَ إِلَّا الشُّرُكَ بِاللَّهِ.
خداؤند گناهان را به جز شرک به خدا می آمرزد.
الشُّرُكُ: الْمُسْتَشْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَشْنَى مِنْهُ: الدُّنْوَبَ

١. سَهْرٌ - : بیدار ماند ٢. غَصْ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ٣. فاضٌ: لبریز شد ٤. الْخَشِيشَةُ: پروا ٥. الْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأَوْعَةَ»
٦. ضَاقَ: تنگ شد ٧. اَتَسْعَ: فراخ شد ≠ ضَاقَ ٨. رَحْصَ: ارزان شد ٩. غَلَّا: گران شد ≠ رَحْصَ

اسلوب الحصر^٨

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:
«ما فاز إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد». یا «تنها راستگو موفق شد»
در این جمله موقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.
■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إِلَّا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

ـ تَنْهَا كاظِمَ قصيَّدَه را حَفَظَ كَرَدَ.
ـ ما حَفَظَ القَصيَّدَه إِلَّا كاظِمَ.
ـ كَسِي جز كاظِمَ قصيَّدَه را حَفَظَ نَكَرَدَ.

در جمله بالا «حفظ قصيدة» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر هي توانيم عبارت را به صورت مثبت و مؤگد ترجمه کنیم.

ـ در كتابخانه تنها کاظم را دیدم.
ـ ما شاهَدْتُ في المكتَبَه إِلَّا كاظِمًا.

^٧. در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اختیز نفَسَكَ (۲): ترجم العبارات التالية، ثم ميز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

- ١- ﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَ لَهُوَ ... ﴾ الأنعام: ٢٢
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر
- ٢- ﴿ ... لَا يَمْأُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾ يوسف: ٨٧
تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می شوند. / اسلوب حصر
- ٣- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴾ العصير: ٢٤
همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند... / اسلوب استثنای
- ٤- ما طَالَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِنَاحِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيةِ.
شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / اسلوب استثنای
- ٥- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا أَنَانَسَ.
انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنای
- ٦- قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرُهُ.
کتاب را به جز منابع خواندم. / اسلوب استثنای

مَصَادِرُهُ: منابع

که التَّمَرِينُ بِرُكْدٍ

● التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ابْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ في مُعَجَّمِ الدَّرِسِ.

- الْأَمْرُودُ صَبِيَّ قَبْلَ سِنِ الْبَلُوغِ.
- أَعْتَقَ نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سینیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- الْعَجُوزُ جَعَلَهُ حَرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ.
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد
- الْرَّدَاءُ الْرَّجُلُ أَوِ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنَنِ.
مرد و زن پیر سن. ← پیر زن و پیر مرد
- الْجَوْزُ قطعَةٌ مِنْ قِمَاشٍ يُلْبِسُ فَوْقَ الْمَلَابِسِ، كَالْعِبَاءَةِ.
تکه ای از لباس که روی لباس همچون عبا پوشیده می شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه ها
- الْجَوْزُ ثَمَرَةٌ قَشْرُهَا صَلْبٌ وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلأَكْلِ، يُكْسَرُ لِتَنَاؤِهَا.
میوه ای که پوست آن سخت است و قابل خوردن نیست و برای اینکه بخورنش شکسته می شود. ← گردو

● التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: أَقْرِأِ النَّصَ الْتَّالِيْ ؛ ثُمَّ عِنْ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ . بِرَغْدٍ

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ .
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ ، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ .

گروهی دانش فرا می گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می کردند و از او درخواست می کردند.

فَقَالَ كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ . أَمَا هُؤُلَاءِ قَيْدُعُونَ اللَّهَ ؟

پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می کنند:

وَ أَمَا هُؤُلَاءِ قَيْتَعَلُمُونَ وَ يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلُ . هُؤُلَاءِ أَفْضَلُ . بِالْتَّعْلِيمِ أَرْسَلُتُ .

و اینان دانش فرا می گیرند و نادان را دانان می کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده ام.

ثُمَّ قَعَدَ مَعْهُمْ .

سپس با آنها نشست.

۱- الْصَّلْبُ: سخت و سفت

۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت

وَ الْآنَ أَحِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصَ .

۱- لِمَذَا جَاءَتْ كَلِمَةُ «مَسْجِدٍ» فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى بِدُونِ أَلْ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَ مَعَ أَلْ ؟

مسجد: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / المسجد: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس با ال آمده و معرفه است.

۲- مَا هُوَ نَوْعُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ ؟

الْتَّعْلِيمُ: اسم مصدر، مفرد مذکور، معرفه به ال

الْجَاهِلُ: اسم، مفرد، مذکور، اسم فاعل، معرفه به ال

الْأَفْضَلُ: اسم، مفرد، مذکور، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- أَتَبْ نَوْعَ هَذِينَ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتِهِمَا وَ بَابَهُمَا ؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن ينتفعون) ثلاثی مزید از باب تَفَعَّل

أَرْسَلُتُ: فعل ماضی، متكلم وحده، ثلاثی مزید از باب افعال

۴- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌ :

الله: مضاف اليه و مجرور علامته کسره → دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ .

الله: مفعول و منصوب علامته فتحه → يَدْعُونَ اللَّهَ .

خیر: مجرور به حرف جر علامته کسره → كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَى خَيْرٍ .

الْجَاهِلُ: مفعول و منصب علامته فتحه يُفَقِّهُونَ الْجَاهِلَ

أَفْضَلُ: خبر و مرفوع علامته ضمه هُوَلَاءُ أَفْضَلُ

٥- أَكْتُبْ مُتَرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بَعْثَتْ» وَ «أَحْسَنَ» فِي النَّصِّ؟

جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بَعْثَتْ = أَرْسَلَتْ ؛ أَحْسَنَ = أَوْضَلَ

٦- أَكْتُبْ جَمْعَ التَّكْسِير لِهَذِهِ الْأَسْمَاء «رَسُول» وَ «جَاهِل» وَ «أَفْضَل» وَ «تَعْلِيم»:

رُسُلٌ - جَاهِلُونَ وَ جَاهِلِينَ، جَهَالٌ - أَفْضَلُونَ وَ أَفْضَلِينَ، أَفَاضِلٌ - تَعْلِيماتٍ

● التَّمَرِينُ الثَّالِثُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةِ مَعَ بَيَانِ السَّبِّبِ. بِرَغْدٍ

- (١) الْيَافِعُ الْشَّابُ الْأَمْرَدُ الْأَعْجُوزُ الْأَوْعَاءُ

الْيَافِعُ (جوان كمسن و سال)/ الْشَّابُ (جوان)/ الْأَمْرَدُ (پسر نوجوان)/ الْأَعْجُوزُ (پيرمود و پيرزن)/ الْأَوْعَاءُ (ظرف)

- (٢) الْرَّصِيدُ الْرَّدَاءُ الْقُسْطَانُ الْقَمِيصُ الْأَسْرَوَالُ

الْرَّصِيدُ (اعتبار مالی، شارژ)/ الْرَّدَاءُ (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کشند)/ الْقُسْطَانُ (پیراهن زنانه)/ الْقَمِيصُ (پیراهن)/ الْأَسْرَوَالُ (شلوار)

- (٣) الْأَفْرَاسُ الْقَصِيرُ الْأَسْوَدُ الْأَذْنَابُ الْكَلَابُ الْأَقْصَاصُ

الْأَفْرَاسُ (اسب‌ها)/ الْقَصِيرُ (کوتاه)/ الْكَلَابُ (سگ‌ها)/ الْأَذْنَابُ (گرگ‌ها)/ الْأَسْوَدُ (شیر‌ها)

- (٤) الْأَخْوَةُ الْأَمْهَاتُ الْأَبَارُ الْأَجْدَادُ الْأَخْوَاتُ

الْأَخْوَةُ (برادران)/ الْأَمْهَاتُ (مادران)/ الْأَجْدَادُ (الآباء)/ الْأَبَارُ/ الْأَخْوَاتُ

- (٥) الْقُشْرُ الْثَّمَرُ الْغُصْنُ الْجِدْعُ الْفَقْطُ الْقُشْرُ

الْقُشْرُ (پوست)/ الْفَقْطُ (تندخو)/ الْجِدْعُ (تنه)/ الْغُصْنُ (شاخه)/ الْثَّمَرُ (میوه)

- (٦) الْفُسْتُقُ الْتَّفَاحُ الْعَنْبُ الْجَوْزُ الْنَّوْمُ

الْفُسْتُقُ (پسته)/ الْجَوْزُ (گردو)/ الْنَّوْمُ (خواب)/ الْعَنْبُ (انگور)/ الْتَّفَاحُ (سیب)

● التَّمَرِينُ الرَّابِعُ: ضَعْ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. بِرَغْدٍ

غَلَّ الشَّرَاءَ اتَّسَعَ قَدَرَ الدَّاءِ الْصَّبِيِّ رَاحَ الْأَعْوَامُ أَعْطَى الْرُّوحَ صَارَ الْشَّمَالَ

الْبَيْعَ رَخُصَ الْسَّنَينَ أَصْبَحَ الْرَّحْمَةَ الْيَمِينَ الْمَرْضَ إِسْتَطَاعَ أَخَذَ الْوَلَدَ ضَاقَ



تلاشی در مسیر موفقیت

أَعْطَى ≠ أَخَذَ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	الشُّرَاءُ ≠ الْبَيْعَ	غَلَ ≠ رَحْصَ
داد گرفت	گشاد شد تنگ شد	خرید فروش	گران شد ارزان شد
الصّبِيٰ = الْوَلَدَ	اللَّدَاءُ = الْمَرْض	قَدَرَ = اسْتَطَاعَ	الشَّمَالُ ≠ الْيَمِينَ
پسر	بیماری	توانستَ	چپ راست
صارَ = أَصْبَحَ	الرُّوحُ = الْرَّحْمَةَ	الْأَعْوَامُ = الْسِّنَينَ	راحَ = ذَهَبَ
شد	رحمت	سال‌ها	رفت

● الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: بِرْگَد

أ. ترجم الأفعال.

لَمْ يَنْفَتِحْ: نَكْشُودَ	7. اِنْفَتَحَ: گشوده شد	رجَاءً، اِقْتَرَحْنَ: لَطْفًا، پیشنهاد بدھید	1. تَقْتَرِحْنَ: پیشنهاد می دھید
لا نَتَظَاهِرَ: وَانْمُودُ نَفْيِ كِيمَ	8. تَظَاهَرَ: وانمود کرد	لَا تَبْتَعِدُ: دور نَشَوَ	2. تَبْتَعِدُ: دور می شوی
سَنْتَوْكَلُ: تَوْكِلُ خَوَاهِيمَ كَرَدَ	9. تَوْكِلَ: توکل کرد	أَسْرَعْ: بِشَتاب	3. تُسْرِعُ: می شتابی
عَلَمْنَيِ: بِهِ مِنْ آمْوَاشَ بَدَهَ	10. عَلَمَ: آموزش بده	أَعْتَدَرُ: پوزش می خواهد	4. يَعْتَدِرُ: پوزش می خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بِرِّ خَوَاهِيدَ كَشَتَ	11. يَرْجِعُ: بر می گردد	لَا يَقْاتَلُ: نباید بِجنگَدَ	5. قَاتَلَ: جنگید
لَيْنَجَحَ: تَأْمُوقَ شَوَدَ	12. يَنْجَحُ: موفق می شود	ما اِسْتَهْلَكْنَا: صرف نکردیم	6. اِسْتَهْلَكَ: مصرف کرد

ب. ترجم الأسماء.

الاحتفالات: جَشِنْهَا	7. اِحْتَفَلَ: جشن گرفت	الْأَكَابِرُ: بِزَرْگَانَ	1. كَبَرَ: بزرگ شد
المُسْتَعِينَ: كَوش فَرَا دَهْنَدَگَانَ	8. اِسْتَمَعَ: گوش فرا داد	النَّادِمُونُ: پَشِيمَانَهَا	2. نَدَمَ: پشیمان شد
الْغَفَارُ: بِسْيَار آمْرَزَندَگَانَ	9. عَفَرَ: امرزید	الْمَعْمَلُ: كارگاه	3. عَمِلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبُ: ورزشَگَاهَهَا	10. لَعِبَ: بازی کرد	الْمُنْصُورَاتُ: يَارِي شَدَگَانَ	4. نَصَرَ: یاری کرد
الصَّغْرَى: كَوْچَكَتَرَ	11. صَغَرَ: کوچک شد	الْمَشَجَعَةُ: تشویق کننده	5. شَجَعَ: تشویق کرد
الْتَّدْرِيسُ: درس دادن	12. دَرْسَ: درس داد	الْمَعْيَنُ: مشخص شده	6. عَيْنَ: مشخص کرد

الدّرُسُ الرَّابِعُ بِرُكْدٍ

﴿ هَذَا خَلْقٌ فَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ لَئِنَّا: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

ᬁ نظامُ الطَّبِيعَةِ نظم طبيعت

ما أَجْمَلَ الطَّبِيعَةَ تَوازُنًا! خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيْوانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعِيشُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ؛

طبيعت از نظر برابری و توازن چه زیباست! خداوند نظمی را برای آن آفرید که حکم می‌کند بر همه موجودات از گیاه و حیوان و موجودات دیگر که با یکدیگر زندگی می‌کنند.

فَيَتَحَقَّقُ التَّوازنُ وَ الْاسْتِقْرَارُ فيها. وَ أَيُّ خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْهَا وَ مَوْتِ مَنْ فِيهَا.

پس توازن و آرامش و ثبات در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن منجر به ویرانی آن و از بین رفتن (مرگ) هر که در آن است، می‌شود.

وَ مِنْ مُهَدَّدَاتِ نِظامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوُّتُ الْهَوَاءِ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمْضِيَّةً»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود؛»

و «الإِثْنَاثُ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبَيَّدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمَدَةِ الْكِيمِيَاوِيَّةِ.»

و «زياد روی در استفاده از (به کارگیری) آفت کشاورزی و سموم کشاورزی و کودهای شیمیایی»

و «إِيجَادُ النَّفَاثَاتِ الصَّنْاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ.»

و «بوجود آوردن زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَيَتَمَّ التَّوازنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خَلَالٍ وَجُودِ رَوَابِطٍ مُتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتَهَا تَدَاخُلًا كَامِلًا، وَلَكِنْ مَا أَظْلَمَ

الإِنْسَانَ لِلْطَّبِيعَةِ فِي نَشَاطِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالٍ هَذَا التَّوازنُ!

توازن در طبیعت بواسطه وجود ارتباطات کاملاً متقابل (ارتباطات کاملاً متقابل) میان موجودات زنده و محیط زیستشان صورت می‌پذیرد ولی چقدر ستمکار است انسان نسبت به طبیعت در فعالیت‌هایش که منجر به برهمن خوردن این توازن می‌شود. (منجر به عدم این تعادل می‌شود)

وَ الْآنِ لَنَقْرَأُ هَذِهِ الْقَصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لَكِي نَطْلَعَ عَلَى أَفْعَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخْرِبَةِ لِلْبَيْتَةِ:

و اکنون باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از اقدامات خرابکارانه انسان در قبال محیط زیست آگاه شویم:

^۱ توازن: همطراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازن، تعادل، معادله، برابری، تساوی

^۲ خلال: ازیان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از اغاز تا انتها، تمام

برگرد درک مطلب

يَحْكَى أَنَّ مُزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَرْعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا حَضْرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَكَانَ يَرْبِّي فِي مَرْعَتِهِ أَنْوَاعَ الطَّيْورِ رَوَايَتِ مِنْ شَوْدَ كَشاورِزِ مَرْعَهِ اِبْرَاهِيمَ بَرْزَگَ دَاشْتَ كَهْ دَرَ آنَ سَبْزِيَاجَاتِ وَدَرْخَتَانِ بَرْزَگَ بُودَ. وَدَرَ مَرْعَهِ اِشَانِوَاعَ پَرْنَدَگَانَ رَا پَرْوَرَشَ مِنْ دَادَ،

ذَاتَ يَوْمَ لَاحَظَ الْمُزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاخِ الطَّيْورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَا الْمُزَارِعُ يُفَكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَيُرَاقِبُ الْمَرْعَةَ لَيْلًا وَنَهَارًا؛ فَلَاحَظَ أَنَّ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُربَ الْمَرْعَةِ، فَتَهْجُمُ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَتَأْكُلُهَا. يَكْ رُوزَ كَشاورِزَ مَلَاحِظَهُ كَرَدَ كَهْ تَعْدَادَ جَوْجَهَهَايِ پَرْنَدَگَانَ بَهْ تَدْرِيجِ كَمَ مِنْ شَوْدَ. كَشاورِزَ دَرَ بَارَهَ عَلَتَ آنَ شَرُوعَ بَهْ اِنْدِيشِيدَنَ كَرَدَ وَمَرْعَهِ رَا شَبَ وَرَوْزَ مَراقبَتِ مِنْ كَرَدَ؛ پَسَ مَلَاحِظَهُ كَرَدَ كَهْ تَعْدَادِيَ اِزْ جَغْدَهَا نَزَديِكَ مَرْعَهِ زَنْدَگِيِ مِنْ كَنْدَ، پَسَ بَهْ جَوْجَهَهَا حَمَلَهِ مِنْ كَنْدَ وَآنَهَا رَا مِنْ خَورَندَ.

فَقَرَرَ الْمُزَارِعُ التَّخَلُّصَ مِنْهَا وَهُنَّدَا فَعَلَ. پَسَ كَشاورِزَ تَصْمِيمَ گَرَفَتَ اِزْ دَسْتَ آنَهَا نَجَاتَ يَابَدَ وَهَمِينَ كَارَ رَا هَمَ كَرَدَ.

وَبَعْدَ شُهُورٍ شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَرْعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَالتَّلْفِ. وَلَمَّا رَاقَ الْأَمْرَ مُرَاقِبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فَرْانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَتَأْكُلُهَا. چَندَ مَاهَ بَعْدَ كَشاورِزَ مشاهِدَهُ كَرَدَ كَهْ سَبْزِيَاجَاتِ مَرْعَهِ درَ مَعْرُوشَ خَورَدَهِ شَدَنَ وَنَابُودَيِ قَرَارَ گَرَفَتَهُ اِسْتَ. وَوقْتِيَ اِيَنَ مَوْضِيَعَ رَا بَهْ شَدَّتَ مَراقبَتِ كَرَدَ، مَلَاحِظَهُ كَرَدَ كَهْ گَروَهِ بَرْزَگَ اِزْ موْشَهَايِ كَشْتَزَارَ بَهْ سَبْزِيَاجَاتِ حَمَلَهِ مِنْ كَنْدَ وَآنَهَا رَا مِنْ خَورَندَ.

أَخَدَ الْمُزَارِعُ يُفَكِّرَ: «لِمَادَا اِزْدَادَ عَدَدُ فَرْانِ الْحَقْلِ اِزْدِيَادًا كَبِيرًا؟!» كَشاورِزَ شَرُوعَ بَهْ اِنْدِيشِيدَنَ كَرَدَ: «چَرا تَعْدَادَ موْشَهَايِ كَشْتَزَارَ بَسِيَارَ زِيَادَ شَدَهَ اِنْدَ؟!»

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرْاعَةِ وَاسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرَ: پَسَ بَهْ نَزَدَ كَارِشَنَاسَ كَشاورِزِي رَفَتَ وَبَا اوْ مشورَتَ كَرَدَ. پَسَ كَارِشَنَاسَ بَهْ اوْ گَفَتَ:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَهُنَاكَ بُومَاتُ كَثِيرَةٌ فِي مَنْطَقَتِكُمْ؟!»
«چَگُونَهِ اِينْطَوَرَ شَدَ، درَ حَالِيَ كَهْ جَغْدَهَايِ زِيَادَيِ درَ مَنْطَقَهِ شَما وجودَ دَارَندَ؟!»

قَالَ لَهُ الْمُزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصَتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.»
كَشاورِزَ بَهْ اوْ گَفَتَ: «قَطْعاً مِنْ خَوْدَمَ رَا اِزْ دَسْتَ جَغْدَهَا باَ كَشْتَنَ بَسِيَارَيِ اِزْ آنَهَا نَجَاتَ دَادَمَ.»

قَالَ الْخَبِيرَ: «يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخْرِبٍ لِلطَّبِيعَةِ! إِنَّكَ تَعَدِّيَتَ عَلَى نَظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّيَ الظَّالِمِينَ.»
كارِشَنَاسَ گَفَتَ: «بِرَايِ طَبِيعَتِ چَهِ كَارَ وَيرَانِگَريِ اِسْتَ! قَطْعاً تو هَمْچُونَ سَتمَكَارَانَ برَ نَظَامِ طَبِيعَتِ دَسْتَ درَازِيَ كَرَدَيِ.»

فَأَلْبُومَاتُ كَانَتْ تَتَغَدَّى عَلَى فَرْانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاخِ.
جَغْدَهَا عَلاوهِ بَرَ جَوْجَهَهَا اِزْ موْشَهَايِ كَشْتَزَارَ تَغَذِيَهِ مِنْ كَرَدَنَدَ.
وَبَعْدَ التَّخَلُّصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ اِزْدَادَ عَدَدُ فَرْانِ الْحَقْلِ.
وَبَعْدَ اِزْ نَجَاتِ اِزْ دَسْتَ بَيْشَرَ جَغْدَهَا، تَعْدَادَ موْشَهَايِ كَشْتَزَارَ اِفْزاَيِشَ يَا فَتَنَدَ.

برگردان مطلب

کانَ الْوَاجِبَ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطَا بِالْحِفَاظِ عَلَى طَيُورِكَ لَا يَقْتُلُ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْتَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مُشَاهِدَةً مُؤْلَمَةً.

تو باید این اشتباه را با مراقبت از پرندگانست اصلاح کنی نه با کشنن جغدها؛ پس اگر این حالت همین طور ادامه یابد مشکلات جدید بسیار درد آوری را در محیطی که در آن زندگی می کنی مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَرَ الْمُزَارِعُ الْحِفَاظَ عَلَى الْأَفْرَاخِ وَ السَّماَحَ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزَرَعَتِهِ.
و بنابراین کشاورز تصمیم گرفت از جوجهها نگهداری کند و به جغدها اجازه ورود به مزرعه اش را داد.

فَازْدَادَ عَدَدُهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فَرْانَ الْحَقْلِ، وَ عَادَتِ الْبَيْتَةِ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.
و بار دیگر تعدادشان زیاد شد، و موش های کشتزار را خوردند، و آن محیط به حالت طبیعی اش برگشت.

المُعجمَ **برگردان**

بو بی
تمرين اول

<p>الکائنات: موجودات الْمُزَارِعُ: کشاورز = الْفَلْح الْمُهَدَّدُ: تهدید کننده ما أَظْلَمَ: چه ستمگر است! مُؤْلِمُ: دردآور هُنَاكَ: آنجا، وجود دارد يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرِّبٍ!: چه کار ویرانگری!</p>	<p>تَعَرُضَ: در معرض قرار گرفت تَغَدِّيَ: تغذیه کرد (مضارع: يَتَغَدِّي) الْتُلُوتُ: آلودگی الْحَقْلُ: کشتزار «جمع: الْحَقول» الْحَمْضِيَّةُ: اسیدی الْخَبِيرُ: کارشناس «جمع: الْخُبَراءُ» الْخَضْرَاءُونَ: سبزیجات رَاقِبَ: مراقبت کرد رَبِّيُّ: پرورش داد (مضارع: يَرْبِّي) السَّماَحَ لِـ: اجازه دادن به (سمح -) الْفَرْانُ: موش ها وَاحِدَ آنَ: الْفَارَةَ قَرَرَ: تصمیم گرفت</p>	<p>أَروْني : نشانم دهید «أَرُوا + نون و قافية + ي» الاستقرار: آرامش و ثبات الأسدمة: کودها «فرد: الْسَّمَاد» اطلَعَ: آگاهی یافت «مضارع: يَطَّلِعُ» الآفراخ: جوجهها «فرد: الْفَرَخ» = الْفَرَخ الإكثار: بسیار گردانیدن، زیاده روی البيئة: محیط زیست تحَقَّقَ: تتحقق یافت تَعَدِّي: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدِّي)</p>
--	--	--

تلاشی در مسیر موفقیت

حَوْلَ النَّصِّ يُرْكَد

کھا۔ عَيْنُ الصَّحِيحَ وَالْبَخْطَأ حَسَبَ الدَّرْسِ.

- ✓ ۱- آلَرَوَابِطُ الْمُتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتَهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوازنِ فِي الطَّبِيعَةِ.
ارتباطات دخالت جویانه میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به بر هم زدن تعادل در طبیعت می شود .
- ✗ ۲- كَانَ الْفَلَاحُ يَمْلُكُ مَزْرَعَةً فِي شَمَالِ إِرَانٍ يَزَرِعُ فِيهَا الرَّزَّ.
کشاورز در شمال ایران مزرعه ای داشت که در آن برنج می کاشت.
- ✗ ۳- ظَنَّ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاخَ الطَّيْورِ.
کشاورز گمان کرد که جغدها همانی اند که جوجه پرندگان را می خورند.
- ✗ ۴- الْزَّارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلثَّعَالِبِ بِالدُّخُولِ إِلَى مَزْرَعَتِهِ.
کشاورز به رویها اجازه ورود به مزرعه اش را نداد.
- ✗ ۵- كَانَ الْمُزَارِعُ يَرِيُ الطَّيْورَ وَ الْبُومَاتِ فِي مَزْرَعَتِهِ.
کشاورز در مزرعه اش پرندگان و جغدها را پرورش می داد.
- ✓ ۶- فِي النَّهَايَةِ حَفَظَ^{۱۰} الْمُزَارِعُ عَلَى الطَّيْورِ وَ أَفْرَاخِهَا.
در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه هایش مراقبت کرد.
- ✓ ۷- تُعَدُ النُّفَيَايَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيدًا لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ.
زباله های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می آیند.

ب. انتخیب الکلمہ الصحیحة للفraig.

- ۱- بَعْدَ (سِنِينَ / شُهُور) شَاهَدَ الْمُزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ.
بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات مزرعه در معرض خوردگی شدن و نابودی قرار دارد.
- ۲- كَانَتْ مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنَ (الثَّعَالِبِ / الْفَئَرانِ) تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا.
گروه بزرگی از موش ها به سبزیجات حمله می کردند و آن را می خوردند.
- ۳- عَيْشُ الْحَيَّانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَحْقُقُ إِيجَادَ (النُّفَيَايَةَ / التَّوازنُ) فِي الطَّبِيعَةِ.
زندگی حیوانات با یکدیگر، با ایجاد تعادل در طبیعت محقق می شود.
- ۴- أَيْ خَلَلٌ^{۱۱} فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يَؤَدِّي إِلَى تَخْرِيبِهَا وَ (مَوْتٌ / حَيَاةً) مَنْ فِيهَا.
هر اختلالی در نظام طبیعت منجر به ویرانی آن و مرگ (از بین رفتن) هر که در آن است، می شود.

^{۱۰} حافظ علی: حفظ کرد، مراقبت کرد

^{۱۱} خَلَل: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهمانگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

۵- إِيَجادُ النَّفَائِيَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمُنْزِلِيَّةِ (يَهَدِّدُ / لَا يَهَدِّدُ) نَظَامَ الطَّبِيعَةِ.
به وجود آمدن زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می کند.

۶- تَدَخُّلُ الْإِنْسَانِ فِي أَمْوَالِ الطَّبِيعَةِ يُؤَدِّيُ إِلَى (تَنْظِيمُ / اخْتِلَافُ) تَوَازُنَهَا.
دخالت انسان در امور طبیعت، منجر به عدم تعادل آن می شود.

۷- هَدَدَ الْمُزَارِعُ الطَّبِيعَةَ فِي مَزْرَعَتِهِ بِ (حَفْظُ / اقْتْلُ) بِوْمَاتِهَا.
کشاورز طبیعت را در مزرعه اش با کشن جغدهای آن تهدید کرد.

﴿ إِلَمْوَا ﴾ يُرْجُدُ

آلِمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

۱- اسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

۲- اسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا.

۳- اسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا صَادِقًا.

۴- اسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا الصَّالِحِينَ.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرُ» و «اسْتَغْفار» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اسْتَغْفار» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تأکید
- نقش کلمه «اسْتَغْفار» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفهول مطلق» است.

اَصِرُّو عَلَى الْمَشَائِكِ صَرَّاً.

مفهول مطلق تأکیدی

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرُ» تأکید کرده است.

به مصدر «اسْتَغْفار» در جمله دوم «مفهول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بِيَ كَمَانَ»، «حَتَّى» و «قَطْعًا» استفاده می کنیم.

اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ اسْتَغْفارًا.

مفهول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفهول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضارف ایه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اسْتَغْفار» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفهول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفَاراً صادقاً.
 مفعول مطلق نوعی صفت مضاف اليه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفَاراً الصَّالِحِينَ. **مانند** درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:
تَجْهِيدُ الْأُمَّ لِتَبْرِيَةِ أُولَادِهَا لِجِهَادِ الْبَالِغَةِ.
 مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرُ اللَّهَ اسْتَغْفَاراً صادقاً.
 از خدا **صادقانه** آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت
 یا مضاف‌الیه ندارد.

■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان
 می‌کند و صفت یا مضاف‌الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کتاب توأم‌نده‌های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کلام اخیر نفسک: انتَخِ الْتَّرْجِمَةَ الصَّحِيحَةَ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَفْعُولَ الْمُطْلَقَ، وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

۱- ﴿فَاصِرِ صَبَرًا جَمِيلًا﴾ المعراج: ۵ صبراً: مفعول مطلق نوعی

الف. قطعاً شکیایی کن.

۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ آل‌احزاب: ۴۱ ذکرًا: مفعول مطلق نوعی

الف. خدا را همیشه یاد کنید.

۳- ﴿كَلَمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴ تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت.

- ٤- هُوَ نُزُلُ الْمَلِائِكَةِ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾
 الف. و مانند ملائک فرود آمدند.
- تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی
 ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

کم آنمارین برگد

● آلتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنَ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مُعْجَمِ الدَّرِسِ.

- ١- أَرْضٌ وَاسِعَةٌ خَصْرَاءَ تُزَرَّعُ فِيهَا أَنْوَاعُ الْمَحَاصِلِ.
 زمین سبز بزرگی است که در آن انواع محصولات کاشته می شود. (کشتزار)
- ٢- طَلَبَ آرَاءَ الْآخَرِينَ حَوْلَ قَضِيَّةِ لِيَنْتَخَبَ أَحْسَنَهَا.
 نظرات دیگران را در مورد موضوعی خواست تا بهترینش را انتخاب کند. (مشورت کرد)
- ٣- عَالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِإِمْرَةِ مَهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بِرَنَامِجٍ.
 دانشمند دارای تخصص در کارهای مربوط به شغل یا کار یا برنامه است. (کارشناس)
- ٤- مَوَادٌ كِيمِيَاوِيَّةٌ وَ طَبَيِعِيَّةٌ لِتَقْوِيَةِ التَّرَابِ الْمُضَعِّفِ.
 مواد شیمیایی و طبیعی برای تقویت خاک ضعیف است. (کودها)
- ٥- حَيَوانٌ صَغِيرٌ يَعِيشُ تَحْتَ الْأَرْضِ يَنْقُلُ دَاءَ الطَّاعُونِ؛ وَ الْقَطُّ مِنْ أَعْدَائِهِ.
 حیوانی کوچک است که زیرزمین زندگی می کند و بیماری طاعون را انتقال می دهد؛ و گربه از دشمنان اوست. (موش)

● آلتَّمَرِينُ الثَّانِي: افْرِأِ النُّصْ التَّالِي؛ ثُمَّ عَيْنَ تَرْجِمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ اكْتُبِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. برگد

الكتاب الخامس و الأربعون من نهج البلاغة
 إلى عثمان بن حنيف عامل أمير المؤمنين علي (عليه السلام) على البصرة
 أما بعد، يا ابن حنيف فقد بلغني أنَّ رجلاً من فتيَّةِ أهل البصرة دعاك إلى مأدبةٍ فاسرعت إليها؛ ... وَ ما ظننتُ أنك
 تُجِيبُ إلى طعام قومٍ عاذلُهم مجحفٌ وَ غَنِيَّهم مدعُوهٌ.
 ألا و إنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِيُ بِهِ وَ يَسْتَفِيُ نُورَ عِلْمِهِ.
 ألا و إنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاً يُطْمِرُ بِهِ وَ مِنْ طَعْمَهِ يُقْرَصِيهِ.
 ألا و إنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذلِكَ وَ لَكُنْ أَعْيُنُكُمْ بُورَعٌ وَ اجْتَهَادٌ وَ عَفَّةٌ وَ سَدَادٌ.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنيف استاندار امیر المؤمنین علی (عليه السلام) در بصره
 اما پس [از یاد خدا و پیامبر] ای پسر حنیف، به من [خبر] رسید که مردی از مردان بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو
 به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان نمی کردم مهمان مردمی را بپذیری که تهیدستان رانده و ثروتمندان دعوت شده
 است.

آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می کند و از نور دانش روشنی می جوید.

آگاه باشد امامتان از دنیايش به دو جامه کنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.
آگاه باشد که قطعاً شما فی تواید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکادمانی و درستی، مرا یاری دهید.

- | | |
|--|--|
| ۱- آلفیه: الشباب «مفردہ: الْفَقِیر» | ۲- آلمَدَّة: مائدةُ الضيافةَ |
| ۵- آلمَدْعُو: الذي قد دعواناهُ | ۶- آلمَأَمُوم: أَتَابَعُ، الَّذِي خَلَفَ الْإِيمَانَ |
| ۷- آهْنَدِی: تَبَعَ | ۹- آكْفَنِی: يَهُ: جَعَلَهُ كَافِيًّا |
| ۱۰- آلطَّمْرُ: الْبَاسُ العَتِيقُ «جَمْعُهُ: الْأَطْمَارُ» | ۱۱- آلطَّعْمُ: الْطَّعَامُ |
| ۱۲- آثْرَصُن: قِطْعَةٌ مِنَ الْخُبْزِ وَ تَحْوِهٌ دَانِيٌّ الشَّكْلِ | ۱۴- آسِنُونِی: أَنْصُرُونِی |
| ۱۳- آلسَّدَاد: الصواب (درستی) | |

۱- عَيْنُ نُونَ الْوِقَايَةِ فِي النَّصِّ: بلغَنِی ؛ أَعِنُونِی

۲- أَعْرِبُ الْكَلِمَاتَ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ:

أما بعْدُ، يا ابنَ حُنَيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةٍ أَهْلُ الْبَصْرَةَ دَعَاهُ إِلَى مَأدَبَةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا.

حُنَيفٍ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسم آن و منصوب علامته فتحه - فِتْيَةٍ: مجرور به حرف جر علامته كسره - الْبَصْرَةِ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - مَأدَبَة: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيْنُ الْكَلِمَةِ عَلَى وَزْنِ «أَفْعَلَتْ» وَ الْأُخْرَى عَلَى وَزْنِ «اَفْتَعَالَ»: اسْرَعْتَ ، اجْتَهَادٍ

۴- عَيْنُ نَوْعِ فَعْلٍ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتَهُ: فعل مضارع، جمع مذكر مخاطب

۱- فِتْيَةٍ: جمع «فتی» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

الْتَّمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَّةِ. برگرد

الْأَمْاضِي	الْمَضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَرُ	اسْمُ الْفَاعِلِ
قَدْ أَرْسَلَ:	سَوْفَ يُرِسِّلُ:	أَرْسَلُوا:	الْأَرْسَالُ:	الْمُرْسَلُونَ: فَرِسْتَادِه شَدَگَان
آگاه شد	سَتَنْتَهَوْنَ:	أَنْتَهُوا:	الْأَنْتَبَاهُ:	الْمُنْتَهَيْنَ: آگاه کنْدَگَان
انْسَحَبَتْ:	لَا يَنْسَحِبُ:	لَا تَنْسَحِبُ:	الْأَنْسَحَابُ:	الْمُنْسَحِبُ: عَقْبَ کشیده شد
ما اسْتَوَجَعَ:	يَسْتَرْجِعُ:	لَا تَسْتَرْجِعِي:	الْأَسْتَرْجَاعُ:	الْمُسْتَرْجِعُ: پس گیرنده
ما جَادَلَ:	لَمْ يُجَادِلُ:	لَا تُجَادِلُوا:	الْمُجَادَلَةُ:	الْمُجَادِلُونَ: دو بحث کننده
بحث نکرد	بَحْثَ نَكَرَدُ:	بَحْثَ نَكَيْدُ:	بَحْثُ کردن	آلمَدَّه: بحث کننده
تَذَكَّرَ:	يَتَذَكَّرُ:	تَذَكَّرُ:	الْتَذَكَّرُ:	آلمَدَّرَاتُ: به یاد آورنگان
تَنَاصَرَوا:	تَنَاصَرُوْنَ:	رَجَاءٌ تَنَاصَرُوا:	الْتَنَاصُرُ:	الْمُتَنَاصِرُینَ: همیاری کننده
همیاری کنید	هَمِيَارِي مَيْكِنِيد	لَطْفًا، هَمِيَارِي کَنِيد	هَمِيَارِي کردن	آلمَهْمَلَه: همیاری کننده
ضَبَطَ كَرَدَ:	تُسْجِلِينَ:	سَجْلُ:	الْتَسْجِيلُ:	آلمَسْجَلَه: ضبط کردن



● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبُ الْعَمَلَيَاتِ الْحِسَابِيَّةِ التَّالِيَّةَ كَالْمُثَالِ: بِرْكَد

١- تِسْعَةٌ زائدُ أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ عَشَرَ.

٢- سَبْعَةٌ في خَمْسَةٍ يُسَاوِي خَمْسَةَ وَ ثَلَاثَيْنَ.

٣- أَرْبَعَونَ تَقْسِيمٌ عَلَى أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي عَشَرَةً.

٤- سِتَّةٌ وَ تِسْعَونَ ناقصٌ سِتَّةَ عَشَرَ يُسَاوِي ثَمَانِينَ.

٥- ثَمَانِيَّةٌ وَ سِتُّونَ ناقصٌ أَحَدَعَشَرَ يُسَاوِي سَبْعَةَ وَ خَمْسِينَ.

٦- وَاحِدٌ وَ عِشْرُونَ زائدُ اثْنَيْنِ وَ سِتَّينَ يُسَاوِي ثَلَاثَةَ وَ ثَمَانِينَ.

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ إِعْرَابَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي أُشِيرَ إِلَيْهَا بِخَطٍّ. بِرْكَد

المُبَتدَأ، الْخَبَرُ، الْفَاعِلُ، الْمَفْعُولُ، نَائِبُ الْفَاعِلِ، الْمُضَافُ إِلَيْهِ، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ، الصَّفَةُ،

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ خَبْرُهُ، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبْرُهُ، الْحَالُ، الْمُسْتَشَنِى

١- إِنَّ اللَّهَ عَافَرُ ذُنُوبِ التَّائِبِينَ.

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (اللَّهُ) - خَبْرُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (غَافِرٌ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ: (ذُنُوبٌ) وَ (التَّائِبِينَ)

٢- لَا شَيْءٌ أَحَقُّ بِالسَّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ.

اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)

٣- الْحَيَاةُ مُسْتَمِرَةٌ سَوَاءً ضَحْكٌ أَمْ بَكَيْتَ.

الْمُبَتدَأ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرٌ)

٤- مَنْ لَمْ يُؤْدِبْ الْوَالِدَانِ صَغِيرًا يُؤْدِبْ الزَّمْنُ.

الْفَاعِلُ: (الْوَالِدَانِ، الزَّمْنُ) - الْحَالُ: (صَغِيرًا)

٥- يَهْتَمُ الْمَوَاطِنُ الْفَهِيمُ بِنِظَافَةِ الْبَيْتَةِ اهْتَمَامًا بِالْغَاءِ.

الْفَاعِلُ: (الْمَوَاطِنُ) - الْمُضَافُ إِلَيْهِ (الْبَيْتَةُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتَمَاماً)، الصَّفَةُ (بِالْغَاءِ)

٦- لَا يُرْكِ الْصَّدِيقُ بِسَبِيلِ زَلَّةٍ أَوْ عَيْبٍ فِيهِ؛ لَأَنَّهُ لَا يَوْجِدُ أَحَدٌ كَلِيلٌ إِلَّا اللَّهُ.

نَائِبُ الْفَاعِلِ (الْصَّدِيقُ)، الْمُضَافُ إِلَيْهِ (زَلَّةٌ)، الصَّفَةُ (كَاملٌ)، الْمُسْتَشَنِى (اللَّهُ)

٧- يَرَى الْمُتَشَائِمُ الصَّعْوَيَّةَ فِي كُلِّ فُرْصَةٍ؛ أَمَّا الْمُتَفَاقِلُ فَيَرَى الْفُرْصَةَ فِي كُلِّ صَعْوَيَّةٍ.

الْفَاعِلُ (الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (الصَّعْوَيَّةُ، الْفُرْصَةُ)

الْمُبَتدَأ (الْحَيَاةُ)، الْخَبَرُ (مُسْتَمِرٌ)، الْفَاعِلُ (الْوَالِدَانِ، الزَّمْنُ، الْمَوَاطِنُ، الْمُتَشَائِمُ)، الْمَفْعُولُ (اهْتَمَاماً، الصَّعْوَيَّةُ، الْفُرْصَةُ)، نَائِبُ الْفَاعِلِ (الْصَّدِيقُ)،

الْمُضَافُ إِلَيْهِ (ذُنُوبٌ، التَّائِبِينَ، الْبَيْتَةُ، زَلَّةٌ)، الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ (اللِّسَانُ)، الصَّفَةُ (بِالْغَاءِ، كَاملٌ)،

اسْمُ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ (اللَّهُ) وَ خَبْرُهُ (غَافِرٌ)، اسْمُ لَا النَّافِيَّةِ لِلْجِنْسِ (شَيْءٌ) وَ خَبْرُهُ (أَحَقٌ)، الْحَالُ (صَغِيرًا)، الْمُسْتَشَنِى (اللَّهُ)

● آلتَّمْرِينُ السَّادِسُ: أكْمَلْ فَرَاغَاتِ التَّرْجِمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. بِرَغْد

بعض الطيور قد تلجم إلى حيل لطرد مفترسها عن عشه، ومن هذه الحيل أن أحد الطيور حين يرى حيواناً مفترساً قريباً من عشه، يتظاهر أمامه بأن جناحه مكسور، فيبتعد الحيوان المفترس هذه الفريسة، ويبتعد عن العش كثيراً. وعندما يتأكد الطائر من خداع العدو وابتعاده من عشه وإنقاذ حيلة فراخه من الموت يطير بعثة.

برخی پرندگان برای دور کردن شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جمله این چاره اندیشی‌ها این است که هنگامی که یکی از این پرندگان جانوری درندگ نزدیک لانه‌اش می‌بیند، روبه رویش و افود می‌کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درندگ او را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار دور می‌شود... وقتی پرندگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادن زندگی جوجه هایش مطمئن می‌شود، ناگهان پرواز می‌کند...

- 1- لجأ: پناه برد 2- الحيل: چاره‌اندیشی‌ها «مفرد: الحيلة»
 3- المفترس: درندگ، جانور شکارچی درندگ 4- المكسور: شکسته
 5- تبع: تعقیب کرد 6- تأكد من: از ... مطمئن شد 7- الخداع: نزدیگ

لُجَأَ إِلَى حَيْلٍ لِطَرْدِ مُفْتَرِسٍ

تلاشی در مسیر موفقیت

الدُّرْسُ الْخَامِسُ بِرْكَةٌ

«قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ». لَبِرْ المُؤْمِنَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

بِالْهِ

بِالْهِ ، بِالْمَجِيبِ الدُّعَواتِ
إِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای اجبات کننده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ امْلَأَ الصَّدْرَ انْشِراحاً
وَ أَعْنَى فِي دُرُوسِي
وَ فَمِي بِالْبَسَّمَاتِ
وَ أَدَاءَ الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنْرَ عَقْلِيٍّ وَ قَلْبِيٍّ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِيٍّ
بِالْعِلْمِ النَّافِعَاتِ
وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ امْلَأَ الدُّنْيَا سَلَاماً
وَ احْمِنِي وَ احْمِ بِلَادِي
شاملاً كُلَّ الْجِهَاتِ
مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فراغیر، در همه جهت‌ها پر کن.
و از من و کشورم، از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

برگد به تمرین اول

✿ المُغَمَّمُ بِرْكَةٌ

المُجِيبُ : برآورنده	أَنْرُ : روشن کن (أَنَارَ ، يَنْير)	احْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمِي ، يَحْمِي / احْمِ + نون وقایه + ي)
الْبَسَّمَاتُ : لبخندها «مفرد: الْبَسَّمة»	الْأَنْشِراحُ : شادمانی	أَعْنِي : مرا یاری کن (أَعَانَ ، يَعِينُ / أَعْنِ + نون وقایه + ي)

حَوْلَ النَّصِّ بِرُكْد

- | | | |
|-------|---|--|
| ✗ | ✓ | كَهْعَيْنِ الصَّحِيحَ وَالْخَطَأُ فِي مَا أَرَادَهُ الشَّاعِرُ. |
| | | ١- الْنِجَاحُ فِي امْتِحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ. (مُوقَفَيْتُ در امتحانات پایان سال) |
| ✓ | | ٢- الْسَّعَادَةُ وَكَثْرَةُ الْبَرَكَاتِ. (خوشبختی و پر برکتی) |
| ✗ | | ٣- شَرَاءُ بَيْتٍ جَدِيدٍ وَكَبِيرٍ. (خرید خانه نو و بزرگ) |
| ✓ | | ٤- إِنَارَةُ الْقَلْبِ وَالْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد) |
| ✓ | | ٥- الْإِعْانَةُ فِي الدُّرُوسِ. (یاری کردن در درسها) |
| ✓ | | ٦- اَنْشَراحُ الصَّدْرِ. (گشادگی سینه) |
| ✗ | | ٧- شَفَاءُ الْمَرْضِ. (بهبودی بیماران) |
| ✗ | | ٨- كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. (زيادی ثروت) |
| ✗ | | ٩- طَوْلُ الْعُمْرِ. (مدت عمر) |

أَعْلَمُوا بِرُكْد

أَسْلُوبُ النَّدَاءِ

■ به دو جمله فارسی زیر دقّت کنید.

سعديا مرد نکونام نمیرد هرگز.

ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رود.

سعدي و ساربان در دو جمله بالا «منادا» نامیده می‌شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده».

■ اکنون به جملات عربی زیر دقّت کنید.

يا طَالِبٌ، تَعَالَى.	يا اللَّهُ، ارْحَمْنَا.	يا سَيِّدَ السَّادَاتِ،
يا تَلَمِيذٌ، تَعَالَى.	يا زَهْرَاءٍ، اجْتَهَدِي.	يا مُجِيبَ الدُّعَوَاتِ.

■ حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «يا» است.

■ کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا» «نامیده می‌شوند.

■ گاهی حرف ندا حذف می‌شود و این را از مفهوم و قرائئن عبارت یا متن می‌توان فهمید؛

مانند «يا رَبِّنَا» در این آیه که در اصل «رَبِّنَا» بوده است:

﴿...رَبِّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ الْبَقَرَةٌ: ٢٠١

■ به دو جمله زیر توجه کنید.

يا أَيُّهَا الْأَوَّلُ الْمُؤْدَبُونَ، حافظوا عَلَى نَظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

تلاش بر مسیر موفقیت

یا أَيْتُهَا الْبَنَاتُ الْمُؤَدِّبَاتُ، حَافِظْنَ عَلَى نَظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيْهَا» و در جمله دوم «أَيْتُهَا» به کار رفته است؟
أَيْهَا برای مذکور و أَيْتُهَا برای مؤنث است.

■ در «أَيْهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيْتُهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيْهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيْتُهَا الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند.
در این حالت «أَيْهَا» و «أَيْتُهَا» ترجمه نمی شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سر اسم بدون آل می آید؛ مثال: يَا وَلَدَ، يَا بِنْتُ
اما اگر منادی «ال» داشته باشد، با «أَيْهَا» و «أَيْتُهَا» به کار می رود؛ مثال:
أَيْهَا الْوَلَدُ، أَيْتُهَا الْبَنَتُ (یا أَيْهَا الْوَلَدُ، یا أَيْتُهَا الْبَنَتُ)

■ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا آللہ) و (یا آللہم) و هیچ فرقی با هم ندارند.
گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛ مانند:
یا رب (رب) = یا ربی یا قوم = یا قومی

که اختیار نفسک: ترجم الجمل التالية؛ ثم عين المنادي.

۱- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ○ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ○ وَ لَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ الكافرون: ۱-۲

بگو ای کافران * آنچه می پرستید نمی پرستم * و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. ترجمه فولادوند (منادا: ای)

۲- ﴿رَبَّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذَرِيْتِيٍّ رَبِّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءَ﴾ ابراهیم: ۴

پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رب)

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ رِبُّكَ الْكَرِيمُ﴾ النفطر: ۶

ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغروف ساخته ترجمه فولادوند (فریب داده). (منادا: ای)

۴- ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًّا يُنادِي لِإِيمَانِ ...﴾ آل عمران: ۱۹۳

پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می خواند. ترجمه فولادوند (منادا: رب)

۵- ﴿يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيقَةَ فِي الْأَرْضِ ...﴾ ص: ۲۶

ای داود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ ترجمه فولادوند (منادا: داود)

۶- آللہم، إِنِّي أَسْأَلُكَ يَاسْمِكَ، يَا آللُهُ، يَا رَحْمَانُ ... يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ ... يَا سَلَّتِي كُلَّ مَعِيوبٍ ... يَا غَفَارَ الدُّنُوبِ ... يَا

من سَرَّ الْقَبِيْحِ ... يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. من دعاء الجوشن الگیر

خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا ای بخشاینده... ای بهترین آمرزنده... ای عیب پوش هر معیوب... ای بسیار

آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان(منادا: آللُهُ، رَحْمَانُ، خَيْر، سَلَّرَ، غَفَارَ، مَنْ، أَحْسَنَ)

۱- الْدُّرْرِيَّة: فرزندان، دودمان ۲- دُعَاء: دعایم(دعا + ی)
۴- غَرَّ: فریب داد ۲- دُعَاء: دعایم(دعا + ی)

التمارین بگرد

● آلتّمرینُ الْأَوَّلُ: أَكْتُبْ كِلْمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَةِ مِنْ مُعْجَمِ الدَّرِسِ.

.....**المُجِيب**.....

١- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدُّعَاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِ.

کسی که دعا را می‌پذیرد، و آن از نام‌های نیکوی خداست. (براورنده)

.....**الْأَفْشَرُوج**.....

٢- الشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرُورِ كَثِيرًا.

بسیار احساس شادی و خوشحالی کردن. (شادمانی)

.....**الْبَسْمَة**.....

٣- ضَحْكٌ خَفِيفٌ بِلَا صَوْتٍ.

خندهٔ خفیف بدون صدا..

.....**النُّور**.....

٤- جَعَلَ فِيهِ نُورًا.

در آن نوری قرار داد.

.....**الْأَعْانَ**.....

٥- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ.

کمک و یاری کرد

● آلتّمرینُ الثَّانِي: أَفْرِّ النُّصُقَ التَّالِيَيْ، وَ عَيْنَ تَرْجِمَةِ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ. بگرد

الكتابُ الواحدُ وَ الْثَّلَاثُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

مِنْ وَصِيَّةِ الْإِمَامِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا بُنْيَ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ؛ فَأَحِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُ لِنَفْسِكَ؛ وَ اكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا؛ وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُ أَنْ تُظْلَمْ؛

نامهٔ سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پرسش امام حسن علیه السلام

پسربندم، خودت را میان خویشتن و دیگری [همچو] قیازویی قرار بده؛ پس آنچه را

برای خودت دوست می‌داری برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار

آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

وَ أَحْسَنْ كَمَا تُحِبُ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ؛ وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ ... وَ لَا تَقْلِ

ما لَا تُحِبُ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیک شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای

خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

١- ما هُوَ الْمَحْلُ الْإِعْرَابِيُّ لـ «نَفْسٍ» في «نَفْسَكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟	٢- مُجْرُور بِهِ حِرْفٌ جَرَّ	١. مفعول
٢- مَاهُوَ نَوْعُ فِعْلٍ «تَكْرُهٌ» وَ صِيغَتُهُ؟	نوع فعل: مضارع؛ صيغته: مفرد مذكر مخاطب	
٣- كَلِمَةُ «مِيزَانًا» مَعْرِفَةٌ أَمْ نَكِرَةٌ؟	نكره	
٤- أَلَازِمُ فِعْلٍ «لَا تَقْلُ» أَمْ مُتَدَدٌ؟	متعدّى	
٥- مِنْ أَيِّ بَابٍ فِعْلٌ «أَحْسَنْ»؟	باب افعال	
٦- أَذْكُرْ فَعْلَيْنِ لِلْأَمْرِ:	فعل امر: أَجْعَلْ؛ أَحْبِبْ؛ أَكْرَهْ؛ أَحْسِنْ؛ اسْتَقْبِحْ	

١- الْمِيزَانُ: اللَّهُ يُعْرِفُ بِهَا وَزْنُ شَيْءٍ

٢- أَحْبِبْ: فِعْلُ الْأَمْرِ مِنْ تُحِبُّ

٣- اسْتَقْبِحْ: وَجَدَ قَبِيحاً

٤- يَقْالُ: كَفَتُهُ مِنْ شُود

٢- هُوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می گردد

٣- هُوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود

٤- رَجَاءٌ: ارجاع: لطفاً، برگرد

٥- هُوَ سَيِّرَجُعُ: او برخواهد گشت

٦- هُوَ لَنْ يَرْجِعَ: او برخواهد گشت

٧- هُوَ مَا رَجَعَ: او برنگشت

٨- هُوَ كَانَ يَرْجِعُ: او برمی گردید

● الْتَّمْرِينُ الثَّالِثُ: لِلتَّرْجِمَةِ. يُرْكَدُ

١- هُوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است

٣- هُوَ لَا يَرْجِعُ: او بر نمی گردد

٥- هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَرْجِعَ: او می خواهد که برگردد

٧- مِنْ قَضْلِكَ: لا تَرْجِعُ: لطفاً، بر نگرد

٩- هُوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت

١١- هُوَ لَمْ يَرْجِعَ: او بر نگشت

١٣- إِنْ تَرْجِعْ أَرْجِعْ: اگر برگردی، برمی گردم

● الْتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي «الْتَّحَلِيلِ الصَّرْفِيِّ» وَ «الْمَحْلُ الْإِعْرَابِيِّ» لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ. يُرْكَدُ

{الرَّجُلُ الْعَلَامَةُ تَحَدَّثُ مَعَ جَمِيعِ الطَّلَابِ فِي الْمَدْرَسَةِ}

{تَدْهِبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ}.

أ. اسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ	مُبْتَدأٌ وَ مَرْفُوعٌ	١- الْرَّجُلُ
ب. مَصْدَرٌ، مَذْكُورٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِيٌّ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ	

أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مُؤْنَثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَمَيْةِ، مُعَربٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مُجْرُورٌ	٢- الْعَلَامَةُ
ب. اسْمٌ مَبْالَغَةٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَنْ، مُعَربٌ	صِفَةٌ وَ مَرْفَوعَةٌ بِالْتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصِفِهَا	

أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤْنَثٌ غَائِبٌ، ثُلَاثَيْ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَقْعِيلٍ، مَتَعَدٌ، مَعَرَبٌ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ	٣- تَحَدَّثُ
--	------------------------	--------------

ب. فَعْلٌ ماضٍ، مُفْرِدٌ مُذَكَّرٌ غائبٌ، ثلاثيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَقْعُلٍ، مَعْلُومٌ، لازِمٌ خبر و مبني	
أ. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَبْنِي مجرور بحرف جر	٤- الطلاب
أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ تَكَسِيرٍ و مُفْرَدَهُ «الْطَّالِبُ»، مَعْرُوبٌ مضافٌ إِلَيْهِ و مجرور	
أ. اسْمُ مَكَانٍ، مُفْرِدٌ، مَوْتَنْتٌ، مَعْرِفَةٌ، مَعْرِبٌ مجرور بحرف جر (في المدرسة: جار و مجرور)	٥- المدرسة
ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرِدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مَبْنِي صفةٌ و مرفوعة بالتنعيم لموصفها	
أ. فَعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرِدٌ مَوْتَنْتٌ غائبٌ، ثلاثيٌّ مَجْرُودٌ، مَعْلُومٌ، مَعْرِبٌ، لازِمٌ ب. فَعْلٌ مَجْهُولٌ، مُفْرِدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطِبٌ، ثلاثيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَاعُلٍ، مَبْنِي	٦- تذهب
أ. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَعْرُوفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مَبْنِي مفعول و منصوب و الجملة اسمية.	٧- المعلمة
ب. اسْمٌ فَاعِلٍ، مُفْرِدٌ، مَوْتَنْتٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ، مَعْرِبٌ فاعل و مرفوع و الجملة فعلية.	
أ. اسْمُ مَكَانٍ، مُفْرِدٌ، مَوْتَنْتٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلٍ مجرور بحرف جر (إلى المكتبة: جار و مجرور)	٨- المكتبة
ب. اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرِدٌ، مَعْرِفَةٌ، مَعْرِبٌ مضافٌ إِلَيْهِ و مجرور	

● التمرين الخامس: ضع خطأً تحت المفرد مع جمعه. يردد

- ١٣- لباس، اللِّيْسَة (لباسها، جامدها)
- ١٤- عَظَمٌ، عَظَامٌ (استخوانها)
- ١٥- طَرِيقٌ، طَرِيقٌ (راحتها)
- ١٦- قَنَاءٌ، قَنَوَاتٌ (كانالها)
- ١٧- دُعَاءٌ، أَدْعِيَةٌ (دعاهما)
- ١٨- قَدَمٌ، أَقْدَامٌ (پاها)
- ١٩- شَهْرٌ، شُهُورٌ (ماهها)
- ٢٠- أَكْبَرٌ(بزرگتر)، كَبَارٌ (ج أكبیر: بزرگان)
- ٢١- فَمٌ، أَفْوَاهٌ (دهانها)
- ١- أَعْجَوَةٌ، عَجَائِبٌ (ج أعاجيب: شگفتی)
- ٢- عَاصِمَةٌ، عَوَاصِمٌ (پایتخت)
- ٣- شَجَرَةٌ، شَجَرَاتٌ (درختها)
- ٤- ظَاهِرَةٌ، ظَاهِرَاتٌ (ظاهرات، ظواهر: پدیده)
- ٥- فَرِيسَةٌ، فَرِيسَاتٌ (طعمه، شکار)
- ٦- صَفَحَةٌ، صُحُفٌ (ج صفحات: صفحه)
- ٧- بَرَنَامِجٌ، بَرَامِجٌ (برنامه)
- ٨- حَفْلَةٌ، مَحَافِلٌ (ج حفلات: جشن)
- ٩- خَبِيرٌ، خُبُرَاءٌ (كارشناس)
- ١٠- عَجُوزٌ، عَجَائِزٌ (زن سالمند، پیرزن یا پیرمرد)
- ١١- مَثَلٌ، أَمْثَالٌ (ج تمثيل، تنديس، پیکره)
- ١٢- مِيزَانٌ، أَوْزَانٌ (موازين: ترازو، عدل)

تلاشی در مسیر موفقیت

نلاشی در مسیر معرفت



- ✓ دانلود گام به گام تمام دروس
- ✓ دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه
- ✓ دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی
- ✓ دانلود نمونه سوالات امتحانی
- ✓ مشاوره کنکور
- ✓ فیلم های انگیزشی